


۱۳۸۲

۱۳۸۲

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی
۵۱۵۷

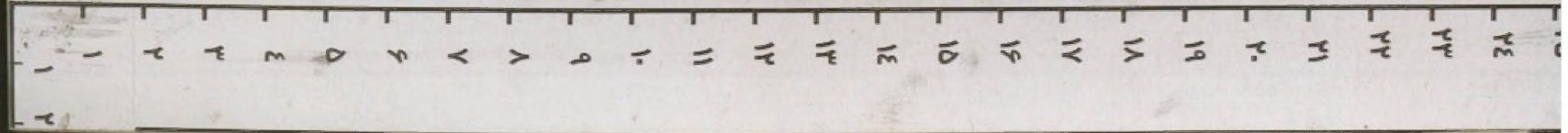
کتابخانه مجلس شورای ملی
۵۱۵۷

کتابخانه مجلس شورای ملی		 شماره ثبت کتاب ۵۹۹۱۰
کتب رایغ المعین والهدایه جواب مدیر مؤلف محمد طهرانی موضوع تاریخ فلسفه	۵۱۵۷ شماره ثبت	

کتابخانه مجلس شورای ملی
۵۱۵۷
تاریخ فلسفه
محمد طهرانی
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی
۵۱۵۷

کتابخانه مجلس شورای ملی
۵۱۵۷



۱۳۸۲

بازدید شد
۱۳۸۲

خطی - فهرست شده
۵۱۵۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۵۲۸۶

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب	راغب المفردات و المصباح
مؤلف	محمد طهرانی
موضوع	۵۱۵۷
شماره ثبت کتاب	۵۹۹۱۰

فناهیج و لغت و معنی و شرح و تفسیر
در فقه و احکام و در علم و ادب
ص ۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

از اسناد
۱۳۸۲



بسم الله الرحمن الرحيم
شکری سپاس پروردگار و عیسیٰ و محمد و ثناء خدای
ازاد و العالی منزه و شایسته توبه و تائید که حق
از باطل مبین و مفضل را از فضل معین مود و هدیات
سرانگ مذکوره را نزد اولوالالباب اخی و برهن فرمود
و درود ناخود و برخاسته انبیاء و شیدان صفیاء محض
و آل اطهار و اصحاب خیر و معادام اللیل و النهار **اعلی**

چون این بند را قلم محمد طهر از آلیف و خال و موسیقی بالقول

نویس

جناح الدار به فراغت حاصل نمود
بر عسل سله جناب عدل من مطلق شد
بطریق اعلیٰ و جواب ایشان را فانی
ناگاه رساله جناب سید محمد
بدست آمد از ایشان از امین
و اعظم و جازان رساله که نامیده است

النوریه در درسد ساله لاهوریه که از آلیفان جناب الشیخ
افتد الاوی است فرشت حاصل نمودم شیدم که جناب
ملا احمد مدنی و عیسیٰ و عیسیٰ و عیسیٰ و عیسیٰ
لایع النور امیر الامراء العظام و ظهیر العلماء الکرام
حیام ملک و ملت و مصداق پیرو و ملت با خوا
عدل و احسان و مایه انا و اهل و انوار جناب اهل
اخر محمد حسین خان امیر تومان و والی ولایت کرمان
و توابع آن ادام الله اخلا و معدله علی مغایر اهل
الاسلام و الانجمن و انوار جناب جلاله انوار استعد غایه
که رفع دفع و شب صحابه و عیسیٰ و عیسیٰ و عیسیٰ
آن از نسب نامناست بنیست بزواج طاهر و محرم و اهل

از عالماء مجتهد و فاضل کثرت
مقرب اخضره العالم و المستقر
در دست عیسیٰ و عیسیٰ و عیسیٰ

چون و اعلى

کتابت و عمره و از شما بید و اینطالع تقریباً

۲۔ خوار از غلام و فقیہ حقہ شیعہ بنودہ اگر چہ محمد اللہ

از رفیق در رز او به کم نای خیزد و از شتون و مرآت

عليه سواد دين و مباحثه از فرايم چيده و لهذا

مرحوم میرزا محمد رضا طباطبائی صاحب حکایت شده و منتهی و امین

و در ضرب جناب شریعت ابداً اجابت میدهند علیه الله

انتفاع بمؤدم و صورت عرضیه مشاوره و محاوره و آقا

ورز و ایشان و بعد از آنکه دانستم که ملاقات

الله بن حقیق بن محمد بن خواجه ابی درویش بن شمس بن ابی واکر

چه این ساله نسبت بر ساله در خواب میبرد محمود افند الوسی

لا اله الا الله محمد رسول الله

بعد از آن رساله حاجی مراد علاء الدین بنود و نحو

آن رساله بهر حال پاف شد بود عوام ارقام و مخاضه

از آن منافع نمیشد و این طلب بر اعرام اهل زمین

لاحقہ نکاش ایضاً تمامش مبادرت و اقد

مؤدوم و انرا برفع الغص والعدو و جواب مدد

نامیدم و حقیقت بر لب محفل و سدر فصل و چمن و گلستان

کرده اند و **مقدم** در بیان عرفیه و حدیثیه است

عبد الله بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله

و فضل و زهد از سرسلاحین و علماء و امرایان

اما بعد رضي الله عنهما ما اروع هذا الفتنة الافنة

وباعه شيوا من عبيد و آخره من عبيد

٢٢ ابن وصاله

۲
وصور قمر صید من عباس شرق

و تا خبر امامت عیسی در ارم زهر آید نصب اما در باب
 اما پیش از جناب ربه الغره میرزا جلاله در اهل
 نشین برامه رحمت و احب است به هر که باشد
 و حب و ایجا او و ثانیاً مطوق و موقوف و مخالف
 ایات شریقه رقص حب اهل کرام و اهل احسان
 و راجع و نه مستدوب بل سلام است از راجعه
 عرض می نمایم که باید در نزد محضر و علی او و اهل بیت
 اثمه اثنا عشره رضی الله عنهم و اهل بیت
 جناب حضرت خاتم الانبیاء علیه السلام و اهل بیت
 و بحرح سعادتش معصوم و متبرک و مقبول است
 و ایات محمدی فی علما و پیش نماز و زاهدان و اهل بیت

ایشان معتبر و در نزد جناب ربه الغره و اهل بیت
 راست اگر میفرمایید جناب محمدی و خاندان ایشان
 عرض می دارم اگر حق باشد جناب حضرت و اهل بیت
 و بحرح سعادتش و اهل بیت و مقبول است و اهل بیت
 چهارده مسلمان و کافر و فاجر و شارب و ذرا و اهل بیت
 می آید محمدی و پیش نماز و پیش نماز و اهل بیت
 محفوظ و معصوم باشند و اما پیش کرامین و اهل بیت
 الله عنهما و بحرح حضرت رسول و اهل بیت
 و بحرح سعادتش و بحرح سعادتش و اهل بیت
 نسبت و اقصی چو ارفل فحش و حب و فعل و اهل بیت
 صورت ایشان در دست می کشد و اهل بیت و اهل بیت

محفوظ ومعقوباتنا شديداً جرحنا في موضع كان في
مروا ونفر ما يشهد من الآيات الذرية على غلظة
الاستحباب فلو لم يسمع بقول الشهاب من الزاوية لم
عن قبلنا من الله كانوا أعلمنا فدل الله المشرق والمغرب
من بقاء إلى صراط مستقيم في ذلك اليوم على أن الله
والمهاجرين والأعداء صلوا للصالحين بأمر الله
فقد أتينا إلى من الإسلام ومنها قوله النبي
بما قال النبي من رجع إلى عباد القوم الجاهلين نسيب
منه الصبر منه إلى آخره لكون السورة منسوبة
جميع المهاجرين والآلهة وأدخلوا الإيمان بالله
وما فيكم من مؤمنين لم يغيروا فيهم من قبلنا معيار

金

[illegible]

فؤمنوا هذه الآية انبعوا اليه وان الله ولي المؤمنين
وجا فطهم ومنهم من اقره ولقد قال الله على المؤمنين
اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم يتلو عليهم آياته
ويزكهم ويعلمهم الكتاب والحكمة وان كانوا من قبل
ضلالا مبينين انزلت الآية ان المهاجرين والاضا

بعث رسول من انفسهم يتلو عليهم
آيات الله ويعلمهم الكتاب والحكمة
وان كانوا من قبل لضيال مبينين
لكنهم صومنين معكم مع

سبيلا فاولوا وفولوا الا كفرن عنهم سبائهم
ولا حلتهم حجاب تجرى من تحتها اذانهم اذولوا
عند الله والله عندك حسن الثواب بلغنا
عنك ما لا ينصرون وروى عنك ما لا ينصرون

وادخلهم جنات تجري من تحتها اناهار وينبث امانا
طائر تجري اهلها الحسن ومنهم من اقره ولقد قال الله
المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم يتلو عليهم آياته
ويزكهم ويعلمهم الكتاب والحكمة وان كانوا من قبل
ضلالا مبينين انزلت الآية ان المهاجرين والاضا
بعث رسول من انفسهم يتلو عليهم
آيات الله ويعلمهم الكتاب والحكمة
وان كانوا من قبل لضيال مبينين
لكنهم صومنين معكم مع

وعلمكم الله مع

على ربانهم المؤمنين رضى الله عنهم ائمانوا بها
 نبيا واولادها النبي اول المؤمنين من انفسهم ^{او} ^{او}
 ائمانهم واولو الاخوان بعضهم اول بنين كتاب
 من المؤمنين الا انفعوا الى اولياكم معروفا
 ذلك في الكتاب ميطورا الاك مع خروج
 من الايمان لتكذيب الوحي خارج لهم من انفسهم
 ائمان لهم **ومنها** قوله واعبدوا الله لا تشركوا
 به شيئا وبالوالدين احسانا والواحد ائمانا والوالد
 احسانا فاما في صنع اللسان مجمل صوم الوالد
 بنص القرآن والاول والوالد عايشة قال
 منها معهما الواجب بنص القرآن **ومنها** ان

الذين جاثوا بالافك عصية منكم لا تحسنوا شر الاك
 بالخير لئلا يكل امرؤ منكم الاك من الاك
 لولي كبر منكم لئلا يكل عذاب عظيم **ومنها** ان
 الرسل لا يشك في ان ما اخلفه لا يكون ان
 الكتابون من قولك الاك وان تادبه النبي
 واصحابه وصارت مصيبة غيبي **ومنها** ان
 الذين يحبون ان يشيع الفاحشة الذين امنوا
 لهم عذاب اليم سواء اشيعوا ام حبوا الاك
ومنها قوله يا ايها النبي قل لا ذاك
 كذب مني بل هو الحق الذي قد اقبلت
 امعك واسترحن سراجا جبالا **ومنها** ان

٢
الحجوة الدنيا فيها
وان كمن نزل من

لن التبع والسيرج الا لفاصلت الضحاك فلم يرد
الله ورسوله والذرا الاخرة فان الله عد الحسنات
منك اجر عظيم تحقيق الشيا بان الاذراع
الطاهرات مهباء لن اجر عظيم تحقيق اذ
لله وللرسول والذرا الاخرة ومنها ساير
الآيات الواردة التي لا يسع الكتاب توفيقها
على نابع الحق والمقدس
الدع المدد

تمام شد عرضت به در کج حقیقت بدو در مقام
برآمد فصل در جواب دفعه اولی که
از جواب نصابت باشد میگویم اولای برادرین

استاد ما میگویم از شما و خودم که محض زما خدا و رسول
حجاب نصب و ارتباط و عنوان انا وجدنا انا شاعرا على الله
ونحوها از پیش بعد بصیرت بالحق و انان غیر قلب
فرا در بر ابرم و از حال خبر موحد و محمد شوم بعد از ان
بطریق صدق و صفا در صدق دانستن خاتمه
برائیم و عباد از مجاهد صادق ما بجه معلوم شد
قبول و اطاعت کنیم و از خداوند مستند توفیق
و اعانت شما و خودم هستیم که ما در عنوان و اید
جاهد و افینا محسوب می باید باشد مشمول غنا
لهند نهیم سببنا شوم ان الله ثابنا انکذا
عهد میگویم که از غیر کتب مغیره و ضلح شما است

مکاتبی که شام بن خود و خدا عهد کند که اگر
اضاف بشوید و معمولد اید ففوق و جوی
امام بر غایت باطل است بدلائل عقل و نقل و
بهران حس و شرع و عرف اما عقلا بواسطه آنکه اما
و باست و سلطنت خدا و رسول است که منتقل
خلیفه میشود و خود شما او را خلیفه الله و خلیفه
الرسول میگویند مع ذلک خدا و رسول را با جا
با عاقل از نصب خلیفه و جانشین بگوید باید
بالا نراند و بر اگر اگر خدا و رسول عاقل با عاقل با جا
نیاشند با قدرت و علم بگویم خلیفه چرخ خود
تعیین خلیفه نکند این امر بر کربا با وضع عاقل

نکاتی که خود جراتند نفوس کند و اما بعضی صریح و نقد
صحیح اما حافظ محمد بن محمد بن محمد در کتاب و صابا
در حدیث اول کتاب الضحی المذکور و سایر الصحاح
قال حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا ما لا عن
ما عن عبد الله بن عمر بن رسول الله صلى الله عليه و آله
وسلم قال ما من امر مسلم الا شئ بوضوئیه
الا و وصیه مکتوبه عندنا بعد محمد بن مسلم عن عمر بن
عن النبی صلى الله عليه و آله و سلم بن جکون بن یحیی بن یزید
وصیه را بر امت لازم نمود و خود ترکه و وصیه نمود اگر کسی
از لفظ لا شئ بوضوئیه مستفاد میشود که باید موصی
باشد که وصیه بان نماید و حضرت همانند است

لازم شود و دیگر آنکه شی چه مدخلیت با محلا^{فت}
 و امانت دارد تا وصیت با آن لازم شود جواب ^{همه} ^{بشد}
 اولاً لفظ شجر عام است شامل مال و غیره می شود
 ثانیاً فی جمله مالی نیز از قبیل اسب و شتر و بقر و
 واسطه و لباس که در امانت لازم شود و وصیت ^{نعم}
 شما بر امی گوئید وصیت نکردن آن مال کدام ^{در نزد} ^{مادر}
 حضرت و سالت تمام اعز و اقرب از پدر و پسر و عیال
 امت از گرامی و ضالالت بود زیرا که از پدر و پسر
 نادرمان رحلت چه مال کتاب یا از قبیل دولت ^{حضرت}
 خدا بخیر و آنچه در عرفان و سایر احوال ^{همه}
 مردانه و بیخود بن مبین و اصلاح امور ^{شما} ^{مردان}

در زلف و ابوب که از و مشرکین صرف خود با کمال
 بر این نفس شریف لاف و وجود مبارک ملک و خیر
 مدد سیف و سنان و غرض و سهام کفایت
 و سایر غرق و ملل و ادیان فرارده بودند مع ^{ایم} ^{ذلك}
 عظیم که بیست و سه سال بخوبی که در قیام ^{باک} ^{مفقود}
 عند ضرورت رسیده و رحمت بسیار و صبر ^{بها} ^{جنا}
 و مال را فسخ شده مع ذلک بقدر حرق مال که محار
 اغنیای اهل دنیا است قدر داشت و با وصیت
 ایا صاحب عقل و حکم چنین کلام نماید و ای ^{نقد}
 مرقوم و غیره در اغلب کتب آن در وقتیکه ^{بغیر} ^{مرد}
 ای بود بخواب کتب که با الاضواء بعد ^{النیر} ^{فان}

سلام الله عليه وكرم الله وجهه وجميع مراتب حججه
 واولويت داشت باقرار شيعين وحقانيتي که در
 صحاح منقولست بطرق عديده وموارد متعدده
 قوله لا على الخلق غيرك مثل شده و قوله لا يبرأ
 منكم و علي فيكم و قوله قضيت في الاحسن لها كبريت شده
 و هكذا در باقي سخنان عده كود چنانكه در كتب
 و تفسيرا در باب مناقب اهل بيت و صحابه و
 و تبيين مراتب مذكوره مشهور است بحيث
 بخفي علم من اشم دلجه الايضاف و اغراض غرضي النجى
 والاعتصاف و بالجملة همان دليل الطيف و نحوه
 براهين عقليه كه در علم معقول از حكمت و كلام

اشان احياج بر رسول و مغيث خواندين و شرايع اوفري
 و اصول شده همانان او كه و قطار اهل اشان احيا
 تخليفه و رسول كه حاوي صفات كمال و حال و
 بوده باشد و ايشان شما ميگويد كه نصب امام
 بر عيت از باب وجوب مقدمه و بغير مد و اثبات
 دعوي بآيين خود نميآيند كه او مژده و واجب
 و لا يتم الا بوجود الامام و ما يتوقف عليه الواجب
 منصب الامام و واجب اطاعه و غير اقياس شما
 ميگويم مردود است بوجه **الاول** انكه ما مقدّم
 واجب را واجب نميآيد بغير اعم از اينكه واجب مطلق
 با واجب مشروط باشد اعم از اينكه مقدم است

و خليفة الله و الرسول بايد
 منصوب و مخصوص از خدا
 و رسول باشد و خليفة
 رعايا منصوب از اشان
 كما اشار اليه بقوله اني عبد
 في الارض خليفة و بقوله يا ايها
 انا جعلناك خليفة في الارض
 و بقوله يا ايها انا خليف
 ولا تتبع الحق الا به و خذ ذلك
 علاوه بر نص و ظاهر و مسموع
 صحیح

بالمقتضی بامانع باشد چنانکه در علم اصول الفقه
در باب مقدمه واجب بیان این مطلب مقرر شده
در بعضی رسائل حقیر کتب المنطوقه غیره پس حاجت
کلام در این مقام نیست الثانی بر فرض تسلیم وجوب
مقدمه ای محدود بقول شما مشروط و مقید است
بوجوب خلیفه و امام که ای محدود نماید و احکام
بوجوب مقدم واجب مشروط نیست علی القوی
المقدمه و عند القائلین بوجوبه و الا از منتهی
تحصیل ضابطه بوجوب الزکوة و تحصیل استطاعت
لوجوب الحج و نصب الخلیفه ^{المعتمد} مگر حال آنکه احکام
فائده یار نیستند زیرا که قول بوجوب مقدم واجب مشروط

میکنیم
و علی هذا نصب امام
واجب مشروط است
مع

سلب و تکلیف بما لا یطاق و تکلیف بحال الیوان
آنکه از جمله مقدمان واجب مشروط بلوغ و عقل و علم
و قدری است بالنسبه جمیع تکالیف شرعی و احکام
و معاملات و عقود و ایضاعات و حدود و دیون ^{بیان}
جله اینها حصول ضابطه است زیرا که بوجوب زکوة و
استطاعت است نیست صحیح و نمودن آن و حال آنکه
عقل و شرع و عرف حاکم بر طلال قول بوجوب انقیاد
مقدمان است و کذا لکن ای محدود پس باید
و رسول نصب خلیفه و امام تمام است بر امام محدود
نیز ادعا باشد زیرا که دعا با اگر ادراک و شعور پیدا
که عالم را از جاهل و فاضل از کمال و صلیح از غیر

بلکه بر سواد

بدهند حاجت خلیفه نداشتند و بکالفت
علامه بگردند **الثانی** آنکه اعراض فرموده و هوای
و آله مختلفه و عبا که بقتل ترجیح بر حاکم بالعه
و عبا که ملخصت رسالت را شنیدند خداوند
حدود و احکام و تکالیف را معطل گذاشتند
نداشتند که نصب خلیفه مقدم حدود لازم است
و عبا با ملتفت و عالم بوجوب و لزوم آن شدند
و بر آن اعراض فرمود و فهم ضعیف که سد خود بخیر
و امام نمودند با آنکه خدا و رسول صیدان شدند
نصب اولی الامر بودند و الحاصل تفصیل تبعه
نیز در بعضی مسائل خود مانند مناجات و جواب بر

و علم اصول و غیرها حسب الناسبتان نمودم لهذا
در این مختصر با اشاره اکتفا نمودم **الرابع** آنکه در بعضی
مقدمه خدا و رسول تغییر نموده اند خلیفه را دیگر
چه حاجت رحمت مبدع و شما و سایر غایب امثال
خداوند در بیان بسیار منها انما ولیکم الله
اگر بگویند ولی غیر دوست و محب است و این
آیه و نظایر آن و کل در واقع غدیر بر کمر فرموده
مولا جواب میگویند محمد الله شما عالم بقواعد
و بلاغت و مقتضیات احوال میباشید و بالقطع
و رسول نیز عالم بقواعد علم معانی و بیان میدان
و مطابق کلام را با مقتضای حال شرط میدهند

مقتضیات احوال را نیز مطلع باشند و علی کذا
 حصرا بقطائمه را نیز تمام با داده معنی در
 چه مناسبت دارد زیرا که هر مؤمنی را نصیر ^{کلام}
 الله تعالی است و محبت با یکدیگر داشتند لقول
 انما المؤمنون اخوه وقوله بمحبتهم بحسب الله
 اموا اشد حب الله وقوله رساء بينهم وقوله
 اذله علی المؤمنین اخره علی الکافرين و بالجملة
 و دوستی اصحاب با یکدیگر بعد از وفات و بعد
 رسیده است پس انحصار چاره بر اوقات دیگر
 بختم و بختونه فرموده و اثبات محبت از طرفین
 و در این آیه با جبر اثبات ولایت از طرف خدا و در

و الذین یؤتون الزکوة و هم را یعون که با جماع قریب
 در خویش است امیر المؤمنین علی علیه السلام و کرم الله
 وجهه تفسیر شده نسبت بخالد بن فرموده و از طرف
 اثبات ولایت نیست عبد و در این موضع کرنا فرمود
 و ساکت است پس باید و در آیه بعد از او و اولی
 و نحوها باشد و ما نیز سابقا از آیه و انون الابرار
 و الحکمة و مؤید که منطلب انکه در واقع غنی از آیه
 قرآن خطبه حضرت خطاب با اصحاب فرموده مکرر
 و مؤکدا و مشدداً اصحابان عدیده یکی از آنها
 اینست که منبر باید ایضا الناس الشاکی و انکم
 من انفسکم فالوا بلی فقال من کت مولاه و علی قولاه

صبری در حق قرآن و غیر آن علماء شهادت دهد که
 باین معنی درست و بخوان تفسیر نمودند آن حدیث
 المدعیین للعلم والعرفان بل العلماء المشار
 بالشیان کف احبوا البعشاة التعصب عن
 الحق مع طغوره فی وسط السماء لاهل العباد
 فیما یرى نصف نهار الايمان واما ذکر کبریا
 شما میگویند مشروط است بکلیت بودن و حسب
 دره اش فیما مکتب مقدمه باید باشد ظاهر
 و واجب اعنی فی المقدمه ضمه و عموم عقلیا
 اما از جهت مقدمه ذکر اگر گفته میشود کلان
 علیه الواجب فهو واجب اما فی المقدمه ذکر که

کذا

معرفت است با حق و لام در دره اش فیما مکتب مقدمه
 مناسب نیست حدیث استغرق مجازی نیز مطلق
 نیست ظاهر فیما مناسب ندارد پس باید
 باشد با استغرق حقیقی مانند هر دو کلام المؤمن
 ایضا البون فی اشتقاق مقدمه است و اما
 کان باطل و استغرق و عموم مخالف با واقع اما
 مقدمه بواسطه آنکه مقدمه مان واجب واجب
 عند القائلین بوجوب المقدمه بکسر و جوب مقدمه
 مقدمه جوبی و اما از طرفی فی المقدمه ذکر که لایمکن
 بوجوب مقدمه میگویند مقدمه واجب مطلقا است
 مشروط پس نه مقدمه واجب نه واجب مقدمه

و اما که موصوله است اذ کان اشتقاقی یا مقید
 و از طرفی استغرق است اذ کان مقید
 الشیون و کذا لفظ الواجب لکان مقید الحدیث

فالكاتب من الطرفين ممنوع وبروز اغراض جميع ما ذكر
 وقيل مقدم بيان قياس حصول نتيجة مطلوبه
 در مانع فيه لکن در جمیع ابواب اصول الهفتم
 انداد باب علم واثبات حقیقه مظنه است در
 فتح باب علم وعبود حضرت رسالت وبرزخ نزلت
 ونبایم چنان القاعد وبقیم الاذنه عقد سلیم
 میکند که بایرون حضرت امیر المومنین علیه السلام
 وکرم الله وجهه که بقوله خلفاء راشدين وافر
 صریح ایشان و ما و شما و بعد ضرورت بر صریح
 خداوند و حق او شده در آیه مباهله که نفس
 رسالت است بقوله و انفسنا و انفسکم و انفسکم

در باستان و فرموده بقوله ائمان بکم الله لا یبطل بظهور
 در سوره احزاب و تمام هر آیه بقصد بی صاحبان
 و غیر این مانند زحری در کشف و بیانات و غیرها
 در تفاسیر خود در حق او و بر مظهر و در فرزند نازل شد
 و کذلک با فرزانة و صاحبان صحاح کماله و مسلم
 و الترمذی و غیره که بر غیر و غیره خبر و خواتم
 الرابعه رجل لا یحب الله و رسوله و یتبع الله و رسول
 یفتح الله علی یدیه فرموده و فرموده احد بعد از آن
 اصحاب و فراد ایشان و استقامت و ثبات حضرت
 و ابودجانة انصاری و فی سیه جراحه و حلال و حلال
 حضرت امیر جبرئیل نازل و حضرت رسالت هم عز و کرام

هذه لحي الموصاة حضرت سحر جبريل فرمود على متي وانا
بعد جبريل عرض كرد وانا منكم يا رسول الله بعد
بين زمين واسمان فرمايد كرد لافى الاله ولا
الاد والفقار وكذا لك در غره اخراب در وقت
حضرت امير براي مبارزت عمر و عبد و فرمود
ذهب اليمان كله الى الكفر و بعد از نقل الحرفه
ضربت على يوم الخندق فيصل من عباده الثقات
والخاصه الكبرياء تمام منافع حضرت زهرا
صاحبان صحاح و ثم عرض كنم طول در جواب ابن
پيش از اين نقل روايات با ذكر سند و بعض محل
از كتاب و بعد باكم اوراق اهر كتاب مقرر شده

خواهد كشيده لكن مع

فارجع اليك من الطالبين و كذلك قول اي بكر
انما في استخبركم و على فيكم و قوله قصيدته يا احسن
كه مثل شده و نحوها كرا فرموده بنصاي الوصا
و غيرها و كذلك قول عمر در باب رجم و انبجامة
كر افرموده لولا على لعلك عمر فرموده در واقعه
د بكر خيبر انك احمد بن حنبل رضي الله عنه و بعضا
و در سند خود نقل کرده و انما حديثا عفا
عطاء بن السائب عن بطيان عن عيسى بن ابي
قد زنت و امير جمها فذهبوا لجمها فامرهم على
و كرم الله وجهه الطبري فقال ما شاء الله
فاجروا فلي سبيلهم جاء الى عفا لمرور

فقال لهما عنوهما الى فلان وقد ارسل الله رسولا
 القلم عن ثلاث النائم حتى يستقيظوا الصبح بجنتهم
 والمجنون حتى يصيغ فغا اعر لولا على لملك عمر عنه
 احمد بائنا مذكرة درو وكتاب خود روايت کرده
 که آورده اند زانسته اند عمر بن ابراهيم و سنگا و
 بن فرود ما مورين برودند و را بجهت رجم و بآن
 بخصرت امير المؤمنين بن خودند حضرت اورا بشد
 از جنك ایشان پس شريف آوردند نزد عمر عنه
 چو راهباننگ او را و مافع بعض شکر فرمود
 کنيد بوانه از فلان طايفه است و بجنتهم فرمود
 که فلان تکاليف و حدود از شر طايفه برداشته

اول خواب ناپیدا شود در قديم طفل را بختل شود بجنتهم
 ديوانه ناعا فار شود پس عمر گفت اگر نبود عليه السلام بجنتهم
 و نه بهين فرود را در باب بن فرمود که آورده اند او را در
 عمر آن زن در عهد عقد شده بود بر امرش پس عمر
 بنفرق اينک بدو نماند و در او را در بيت المال قرار داد
 پس بخصرت امير خرد دادند فرمود بن روح است بجنتهم
 بعد بکه نصرف در فرج او نموده و بنفرق بدو نماند
 تا انقضاء عده پس عمر ديکي از خواست کار آن زن بجنتهم
 پس عمر گفت اولا على لملك عمر هکذا در خون نيکه
 شما هه وضع حمل شد ابراهيم فرمود حضرت منع
 و استنهاد بدو را به و حال انقضاء انكشون شما را

والوالدان بر خیم اولاد من جوان کامیلین و اگر
ایشان معلوم میشود اقل مدت حمل ششماه بود که
دومالمدت رضاع و از نوماه مدت حمل و فصا
چون وضع نمایند ششماه بنمایند بر عکس و اگر
در موارد دیگر که ذکرش موجب تطویل کتاب است
در واقع دومرد بیک گداورند و در بعضی روزی
دنیار و با او شرط کردند که با حضور مرد و وجه
تسلیم کند پس از چند امد امد و عکس
که رفیق هم مرده است و امانت گرفت بعد بگر
امد و مطالبه نمود و تکلیف آن زن و رفیق خود کرد
پس بر افعیه زد و رفیقش عمر طایر بنده نمود

اینکه گفت خودم را علی بابا افراسیاب اندازد
نمود ازین قصد بود که نواخته و باید و بعد
ادامه ای پس از آن بخدا سوگند داد که اطاعت امر
این اقبال نماید پس عرجول نمود امیرش از انحصار
امیرش پس خیمه حکایت و افعیه باطلی حد و نقل
کرد پس انحصار با نمرود مکرش و شرط نکرد که
هر دو امانت و امد عرض کرد پس فرمود مال تو
مأمور باشد و من ضامنم بر رفیق خود و احسب
حاضر که مال خود را بیکدیگر پس نمرود ساکت شد
و عکس کرد پس چون نمرود رسید گفت خداوند مرا
نکند از بعد از علی امیر اقبال و الحیل و طایر انحصار

ووقایع از این که در هر زمانه از خدا شهادت و احسان پیدا
و تماشای در کتب صحیح و سایر کتب معتبره شما باستان
معتبره صحیح مذکور است با اضافه عقل و شرع
و عرف و دلالت و حکم بر نصب مفضل و بر افاضه
موجود بر ارجح و اطاعت عالم از جاهل منها در الحاق
استدلال این و تیار و شکل و نشان که مقصود
حاصل شده و اما استدلال شما بقول و اجماع و غیر
خلفاء نیز در دست بود و **اقل** قول که در کتب معتبره
حضرت صالح علی الله علیه السلام در کتاب جمع
تعلیقات و این اجماع معتبر و این هم بدین معنی
یعنی بدینهم از راه و این احکام الخیر با هم افتد

امید یتم و بخود لک من انکبار مرده است بخود
و بعد از آنکه از اخبار و اخبار و اخبار و اخبار
مثلاً این واقع نواز اخبار و اخبار و اخبار است بحکم
عقل و عباد و عرف و شرع و بعد از آنکه از اخبار و اخبار
عالم است و بعضی آنها در موارد خاص معتبر و در بعضی
بسیار است و اما استدلال صاحب ند و در وجه تسمیه انکبار
شما در خلاف این یکی اجماع حاصل شده و خلاف
و عثمان بوضوح و شور و افش شده اتفاقاً چنانکه
در چهارده در مجلد هشتم در کتاب اعضاء و در کتاب
مخبرین از اهل کمزورده در باب رجحان و در این
مفضل در کتاب از اخبار و این کرده که گفت

من قیام میکردم جماعتی از مهاجرین که بعضی از ایشان
 عبد الرحمن خوف بود پس مرقی که من و من و من
 عبد الرحمن زوجه بودیم در سفر خرج اوناگاه درو
 عبد الرحمن بن و گفت کاش میدیدم که در آن
 امروزه امیر المؤمنین و گفت با این کار دارم
 فلان و تنبیه میکنی او را که میگوید اگر مردی
 میکنم با فلان پس قسم بخدا بودیغت نکردم
 انقیاف و انجام گرفت و صورت تمام شد پس
 آمد و گفت مشیت بر من و من و من و من و من
 میخواهند خود را بصدقه بدین و عبد الرحمن
 با امیر المؤمنین کن اینکار را در اینجا و آنجا

قسم مردم میکنند و من و من و من و من و من
 و اسباب فساد شود و من و من و من و من و من
 داره و من و من و من و من و من و من و من
 خاص مجلس و اسباب رسولند از مهاجر
 و انصار که میفهمند و خط میبندد کلام و
 پس گفت میفهمید و من و من و من و من و من
 مدینه را بطلب و اسباب میکنم گفت ابن عباس
 از رفوع مدینه بر من و من و من و من و من
 بد رستیک خداوند فرستاد محمد را بر خلق و من
 کتاب را بر او پس بود از جمله ابایی که بر او نازل شد
 پس از آن گفت معروف و من و من و من و من و من

و گوید بجهاد بکفر و فساد و انقلاش و
انجام و احکام حاصل کرد و انجام میدهد و
امور اعتباری ندارد و بازم میتواند واقع گاه
ایمرد که انطباق با نظر است که میگوید
خلافت همین قسم بوده است مدتی بر فاعله
و اساس و مقدمه او خدا و رسول و عقیده است
بلکه اتفاق افتاده و امر صورت گرفت و زود بود
فصل و فساد نیز می شود که هر که اصلاح بدین
ولکن خداوند مردم را حفظ کرد و از شر این بیکر
مغور نشود و غیال نکند که برای دیگری
چنین اتفاق افتد و چنین است و ریاست نیز

حاصل نماید و اگر نیست و میباشند و میباشند
بیزد و نیز که با عقیده و کثرت هم و فرستاد جامعت
اسباب و ریاست پس هر که بعد از این بعین کند یا دیگر
بدون شور و زلما انان نیز در این که هر که
پس از فراغت از این موعظه و صحبت بیابان کافیه
و فرمانان و امیر شایسته که نقل معنی و مضمون از کلام
معروض است شروع نمود بقول اصل و افعاله صیغه
و ملاحظه بعض نکات و در فای لفظیه و معنویه
که این الفاظ و عبارات خود اینهاست اینچنین که
امام حافظ محمد بن اسماعیل بخان و مسلم و محمد
و غیره باید تفاوتی بهمین نقل نموده اند و عرض

که او خمار کذب و بختیان دور و در راه ده مقصود
 خالی از فیض و مقصود باشد و بعد میگویم که هر مود
 فدا کان من خیر حاجین توفی الله به من ان الاضار
 واجتمعوا باسیر من سفینه بنی ساعد و خالف علیا
 ابن ابی طالب و الزبیر العوام و من معهم من
 هاشم و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و یحیی
 و اصحاب و اجمع المهاجرون و انی بکرم فقلت
 اطلاقوا الی الخوانسار هو الامصار و انطلقنا
 نریدهم فلما دوننا من انفسنا منهم و جلال الحیا
 فذكر انما ما الاعلیٰ انهم فقالوا لا یزیدون من
 المهاجرون فلما من بالخوانسار هو الامصار و انطلقنا

لا یأس علیکم ان تموتوا فمضوا امر فقلت لله انما
 فاطمنا نحن انبیاکم سفینه بنی ساعد و ان
 من یزید من اهل بیت فقلت من هذا قالوا هذا سعد بن
 فقلت ما قالوا و عمل فلما جلسنا فکلمنا
 خطیبهم فاثبت علی الله ما هو اهله ثم قال اما بعد
 انصار الله و کینه الاسلام و انهم هم المهاجرون
 من اوفد و فدت دامن قومکم فادامهم یزیدون
 یخبروا من اصلنا و ان لا یخبروا من الامم فلما سکن
 اردت ان احکم و کنت قد خربت مقالته الخبیث
 یزید و یزیدان فدمی این بکدی و کنت افکار
 ضد جعل الحرف فلما اردت ان اتکلم قال ابو بکر علی

وسلك فكره من ان اغضبكم فيكم اني بكم كان خولكم
 متقى واوفوا الله ما نزل به كله العجيق في روبر الان
 في بدعيه حيلنا او افضل منها خوسكن هنا
 ما ذكرتم فيكم من خبر فانتم لا اهل ولا يعرف هذا الا
 الا لحد الحى من قريش هو اوسط العرب بباوداد او
 رضى لكم احد هذين الرجلين فبايعوا انما
 فاحذركم ويديا عبيدة الحري وبوينا لشيئا
 فلا اكره ما اغيرها كان الله ان اقدم ويجز عني
 لا يفرني من ذلك اثم احب الى من انا امر على قومهم
 الا انهم الا ان قولى نقيبه عند الموت شيئا الا
 الان فالا فائل من الاضارا فاجد ليها المحلك وعيد

الحرب من امير ومنكم اميرنا به شرف في فكر الله او
 الاضارا حتى فرف من الاختلاف فقلت ابط يدك
 لا بايعك يا ابا بكر فبط يدك فبايعه وبايعه الحار
 ثم بايعه الاضارا ورفوا على سعد بن عبيدة فقال
 منهم من قتلهم سعد فقلت قيل الله سعد بن عبيدة
 فافروا ناوله ما وجدنا فاحضرنا من القوي من هنا
 ان بكر حشينا ان فارقتهم ولا ذكر نقيبه انما
 منهم سعدنا فاما ان نبايعهم على ما الارض ولنا انما
 فيكون فسادا بل بايع رجلا من السابن على عبيدة
 من السابن فلا نبايع هو ولا الله بايعه ففر ان يقيلا
 تمام شد فربا ان عبيدة عبادا اكره وحينئذ

از هیچم غایب مد کوراست و باندل فری بعض
در مواضعی از هیچ مسلم و نمک و جمع بنی چنان
کتب معتبره شامه طور است و شایان اعتبار
باباندل فری در صحاح و اصول مانده گردند و
شما شیعه را دروغ گو و فقی می دانند از کتب
و صحاح خود نقل دیگر و میگویم حال ای بارو
از شما متکلم میگویم که شما با اینکه البته اند
این روایت را نقل از او افعه در کتب مذکور نیا
معرج نیامید صحاح مذکوره و کتاب و معما
کنید از عبادان معروضه را با آنچه در صحاح
اصافی داشت خرجت و مباحثه باشند با شما

که روزی مقدر است و اندک از آن در دستر محض است
 دینی و علمی و مقام تصدیق و صرافت بر این ام
 و بنا علی ذلک میگویم که آنچه در تفواعت و احوال
 و بیان و بدیع و منطق و اصول و کلام و فقه و
 و الترام و تفصیلات و مفهومات و خبر و غیره
 دلالت بر خلاف دعوی نقض مدعیان دارد
اول آنکه بفرمان حق تعالی اینها بعد از این
 بدون مشورت و برخلاف اجتماع اراکین واقع شد
 و بعد از این بدین سبب فرمود که بعد از این که بدین
 از مسلمین بجهت آن شود و اگر بجهت آنکه
 که در گذشته بودند و در این واقع نیز آن خط خدا

مناظر و قضا و تقصیر و کنه خطا که مردم را از این
 میشود که اینها بعد از این مشورت و برخلاف قواعد
 عقلیه بود و اما بعد از اجتماع و اینهمه فرموده شد که
 تمام ائمه و تمام شیخان و جمیع دیگران با خبر که علی
 این امر مطالب و در این احوال بود و مخالفان را نمود
 اینقدر از طلب بدلات مطاعه از مظهر فرمود
 ایشان استفاده میشد **الحال** آنکه بدلات آنرا
 و مفهوم عبارات میفان میشد که اینها عیال
 حضرت رسالت بر قیام و اقدام نموندند **مسئله**
 نبودند که دیگر بهر طریقی از عظم و خطب جیم افدا
 نمایند و اگر اینها میفرمودند که علی این مطالب را

ومن معاختلفا انما نوردند و مشغول غدا کفر
 و نماز بر غیر شدن در اکثر انصاف و معتد ^{مستقیم} امداد
 تمسید و بر غیر و غیر و معتد ^{مستقیم} که در بر غیر شد
 و در مسجد با حاکم خود طوعا امرا کما فی سور حاکم
 فخر حضرت فارغ شد و بودید و ایضا معلوم شد
 بشود که کوفت حضرت بر انصاف و استقامت و روشن
 محزون و بر اکثر انصاف و مذکور شد که حضرت با انکه
 در کربلا و وفات و با انکه ما امت و بودیم و او بیست سال
 فصل و صفت و حضرت با حاکم و در باره ما شد که بر بعد
 خفته و خلافت و فیه خلیفه حصول مقام حضرت
 خلیفه بر بایند و بر ما میزد و او کفن و نماز حضرت
^{نص}

۲ نمروده اند
 لا اثم بود که نمرود با حاکم
 ص

و در کربلا ایستادند و بایستادند و بر غیر و معتد
 فیه شغل و علم شود و ایضا مستقیم و معتد
 و ایضا و معتد و معتد و معتد که این امر ضابط
 نیز بوده و معتد و معتد و معتد که این امر ضابط
 شجاعت و او عید و الحرج بوده و معتد و معتد
 و ایضا و معتد و معتد و معتد که این امر ضابط
 خلافت بر خود داشتند و معتد که در کربلا
 خواندن و اظهار مطلب بود و معتد که این امر ضابط
 که این میا امر و معتد و معتد و معتد که این امر ضابط
 و معتد و معتد و معتد و معتد که این امر ضابط
 و ایضا این نزد عید و معتد و معتد که این امر ضابط

چون کسی ناز و نجس بر خود را بگذارد و نجس بر او
 و بر او نجس کار خود را بگذارد اگر کسی را
 جزا باشد سبقت قبل سبقت کند و سبقت کرد و سبقت
 او باشد و این اگر خلاف است بر او سجده و خدا و اهل
 دین باشد و او با برتضیل که حضرت خلیفه است و بگوید
 بر هر کس و هر وقت با سبقت هر چه و هر وقت
 چنین دستگاه و استیلا فرماید باید بر ترک
 عبادت خود را بگذارد باشد بر سبقت و سبقت
 جماعت و با هر چه از این امر و معصیت است
 با اینکه عبادت و رضا خدا و رضا خدا و رضا
 نباید و محسوس و انقیاد قلب باید از خدا

و کسی نیز درین بر تو و بر تو عظام است و اگر کسی
 با سبقت و سبقت بر دیگران بگذارد و بگذارد
 و این نیز در این است و این در هر روزی است
 با خوف از خدا و رسول با خلق که خطا عبادت و خدا
 نیز بر تو و بر تو با خلق که بگذارد و با خلق
 و این امر با خلق است که عبادت و عبادت
 شما و ظاهر شما بر ارفع و شایسته و بخار نصیب
 بصیرت و سبقت با هر چه و سبقت با هر چه
 امور می نماید تا امر الله را واضح و آشکار کنید
 افلا یندرون القرآن ام علی قلوب افلا یندرون
 انکه از خط و سبقت و سبقت بر تو و سبقت

اما خوف از خدا و رسول

ابوایوب را ابو بکر و عمر و ابوسبیه و فلان و فلان حضرت
 نمودند و جماعتی از اصحاب و غیره را در حدیث الهی امر دادند
 و لهذا از طرف حق حب و یا این محراب و شد که وفای
 پیغمبر را رعایت و اعتناء بکنند و بکنند با کمال اعتناء و تقرب
 بکنند و در فکر کار و مایه باشند و چنانکه بفرمود
 نموده اند که ابو بکر و عمر و ابوسبیه که آمدند از این
 قبا ائمه باشند و ایشان گفتند ای طایفه ما
 ذکر نام دیگر کرد ابوایوب و عمر و ابوسبیه بودند لکن نفی شد
 زیرا که اینها از عمر و ابوسبیه شده اند که میفرمایند
 اگر تمام اینها را که از این ائمه میفرمایند
 مشارالیه قول از ابو بکر که میفرمایند لهذا الحق و بر حق

مطلوب قریش بود یا نبی هاشم و یا بنی مکنان ابو بکر و عمر
 انطا بقیه و بعد بودند و با ابی بکر و عمر و ابی بکر و عمر
 بودند ایشان و ابوعبیده و ابی هاشم و ابی بکر و عمر
 بودند و بر فرض بودند ایشان از ابی بکر و عمر و ابی بکر و عمر
 و اولاد عباس و زبیر و جهم بودند و با ابی بکر و عمر و ابی بکر و عمر
 در مقام انصاف و تحقیق امر را می بینیم خبر صحیح میگویند
 صحاح شما از ابو بکر و اولاد ابی بکر و اولاد ابی بکر و اولاد ابی بکر
 هر قدر از غیران این نقل صحیح صحیح است و بر این
 این حدیث را که سید الشهدا و خاله ابی بکر و عمر و ابی بکر و عمر
 زیاده از هر اخبار و تراویح و اقوال و ادله از ابی بکر و عمر و ابی بکر و عمر
 هر یک کتایب در این اقوال با انصاف را بنویسند که معتقد

غیران باشد و لکن در این مختصر باین باب کفایت
 نموده و بعضی را بعد از این خبر در جواب رساله آمده
 سید محمود افندگلو نقل نموده ام و با کمال احتیاط
 و عدم رضایت تمامی اصحاب و علماء اینهاست و تمام
 و اغلب اصحاب و کاتبان اینها خبر و اسامی را در
 حدیث اسامی که در این خبر است و در اینها آمده و
 بودند بلکه مستألفه می کرد و کچھ افست نموده و
 بوده معلوم و محقق شد و این خبر منطوق این خبر
 منکر و بحال انکار باشد پس اثبات باجماع باطل
 و لکن که باید مطلق اثبات خلاف باجماع باشد
 و همین دلیل ابطال خلاف خبر است
 و

میفرمایند پس چرا در خلاف عمر مذکور است
 این که میگویند و خلاف عمر باجماع اثبات نمیکند
 و اگر بگویند این خبر خلاف عمر از این خبر مقتضی
 نفرماید عبد الرحمن بن عوف ثابت می نمایند اگر
 اصفاف باشد و نصیب تا وجودنا با اثبات علی امه
 که نشود و سید را نشود و شی و اخبر و اشکار است
 است و الله به یار و لا اله الا الله محمد و تعظیلا
 برادر با اصفاف و عالم خالی از وجود و اثبات
 بعقل و اصفاف خود و عوع نماید و خود جواب
 بگویند در صید بگویند خود فرمودید که نصیب
 بر عبت است این خبر صحیح و اگر انکار و میگویند

ملاقات مع

صاحبان صحاح و غیره شنیده اید و خود در کتب
 دیده اید در ایشان ابی بکر و خلافت و جلیقه
 که بعد ضربه رسیده باین الفرعین بنویسند که
 کردم کدام بدل از سر جلیقه پیاده عدت خبر داد
 نصب کردند فرض سخت و اصل مطلب و دیگر که
 ایشان نصب امام بر عدت باشد لکن و کجا
 عدت را بخرید بودید باقر از خود حضرت عمر کفر
 کانت فلسفه فتنه و ایم میفرماید و والله لنا
 شرفا و ایم میفرماید فیکر القتل و نصبت
 حق فرقت من الاخیلاف الی الکرمه و شما از
 امام این سه نفر است که قرآن مد کافی در جواب

و اگر بعد از این از ما بگویند حق جلیقه امین
 عباس خود شما امامت و خلافت و از باده از شما
 نمیدانید بعد از این سال از سلطنت میدانید
 از این که صلح معویه با حضرت امام حسن است پس
 و عدت نصب امام نمودید از تفصیل گذشته شما
 طایفه تبعه اهل بدعت و ضلالت میدانند
 و حال اینکه این طایفه ایشان امامت و خلافت را که
 محل نزاع و اختلاف است با قواعد معتبره حکم عدلیه
 حکمت و سایر علوم عقلیه که در جمیع اخبار
 جاری میشود و اخبار صحاح و روایات معتبره اتفاقا
 باین الفرعین ثابت میباشد اما اشکال این است

عقلیه حکمتی بر آنکه امامت خلافت خداوند است
و همان آنکه خود پیغمبر است در میان خلق
نظم معاد و معاش عباد و کرام امام اعظم و افضل
و موصوب و موصوع از خدا و رسول نباشد
اعتنا و اعتبارشان او میتواند بود و حال آنکه
بفرض قول شما نیز واقع نشد باقرار مگر این ^{عده}
شما است بخلاف این چند مقصود مشخص است
ببر آنکه بعد از شما امام و دایمید که اینک از شما
میکنند حکمی میکنند که مگر تسلیم ندارند
بایبون الهی و بقولون حق و مالا یرضون و اما
بخصوص امتایض خداوند و منها انما اولکم الله

و منها در این میان حدیثی بودش و منها با اینها که
بلغ ما اول الیل الا و منها آیه تطهیر و منها سور هک
و منها و منها من ثری نضه انباء و منها ان الله
اولیائکم باجماع و لیتقوا فربهم در حق و علی
ایجابات خصوصاً و در حق او و عبال و در فربش
وارد است و اما نص رسول منها انت مبیّن این
من موسی و منها من کت مولا علی مولا و منها فی
و غرّه الحدیث خطاب فربش و مودتند و غیره
اولیائکم علیکم من ضرب و باکم بالبیف الذی
الله یملو بهم للفقوی قال فی احکام رسول الله
اولئک با رسول الله اول منهم خائف الغل و

اعطى رسول الله صلى الله عليه وآله بحضرة من اكله
لو قد تصف لسلطان ولا تفتي اليكم رجلا فتي او
مثل يحيى فليخبرني اعني فكر والبيتين ذريركم
ولياخذن اموالكم قال عرفتم ما انتهت الاما
الا يومئذ فجدت انصب صدقكم لها وان يهو
هذا فالتفت الى علي فاخذ بيده ثم قال هو
مذ هو ذل بترين ومنها ان يفر عبد الله بن احمد بن
بابا بنده عن ابي عبد الله محمد قال كما جالسني
فخرج علينا رسول الله وعلى فرجت فاطمة فاقطع
فعل رسول الله فاعطاها عليا بعلمها ثم جاء فقال
عليها فقال ان منكم قاتل علي تاويل الغرر ^{تلك}

على تيرك قال بكم انا هو يا رسول الله قال لا اعرانا
هو يا رسول الله فقال لا ولكن جازف الخيل في السجدة
عند الله فليدنا بالرجبة فاه رجل خيال بالبر
هل كان من حديث الخيل قال وقد بعثت قال نعم
الا فزاند فعل الله ما كان محلي رسول الله عليه
في البخاري على المناف والعران وغيره من الصحا
كراشاه بخير فخره قبل اذن شد باره رضوا
واخباره مذكوره وصحاح وكتب معتبره رساله كتاب
مبجوا هو شد والله العظيم جميع الصبر بنو لي وجا
انهم ارباب راوشيه هم اركب معتبره شما ^{بكم}
بالله بل كله اركب من بعد فليذكره وهو ^{بكم}

[illegible]

و در بیان مطالب چهارم باقی تمام مابین فیدراکفا نمود
مجلس اعلام و تذکر شما با اشاره اختصار شد و آخرت
ان الله يرجع و عباد و تابع شما ان الله معلوم
شد و نعمنا الله و ابدا المراضه جعل مستفید
و امره خیر از مراضه و اما اینکه در مراضه خود
نمایند ان که از کلمات امامیه استفاده دارند
بابات و اخبار و عقل مرفوعه بوده بیان هر یک جدا
از قریض با بلوغ شما با براد و اشاره باینکه کفا
ان بقول رحی بیان میانه و البته معلوم شد و بدو
لذا عنوان و بیان مخصوصی که ندارد و بتعویذ بالاسماء
و تفصیل محاصیل احتیاج معنی نیست پس

با جهات استیلا و اقدام استیلا
 شما این بود که متعلق و متبرع و موافق و مخالف است
 نیز به دفع و دفع است احباب که اهل دل و حر و حب
 و نمید و ب با حرام است چون ابقی و شریف
 مطلب بود اند اجاب و ابعثی بر و اصل و نور
 تا جواب بر یک بر و نور و ابعثی و ابعثی
 و بیان معنی الضحایه و تعین اعیان و اشخاص
 علیه السلام لکن لغت و لغت و ما جو فی حقیقت و ما یستوع
 علیه السلام و لهذا این اصل و نیز ضعیف بر و ضعیف
 در بیان معنی اصحاب لغت و لغت و لغت
 ان بدان ای برادر که لغت اصحاب و اصحاب و اصحاب

علی الاصح و هیچ صاحب اشک و در بطن بعضی
 و علمای غیره مخالف کرده اند و کما کان صاحب لغت
 مطهر و حق و صاحب و همراه و صاحب با شخص است
 در عرف و مدعیان شریف و بند و بیان عبارت است
 در و صاحب انحراف نبودند با امان با شخص است
 تا این حد و در با غایت و خاصه نیست در تعابیر است
 و ثابت و مستقیم و در فو و غیره است فهم مانند آن
 و با صاحب حضرت با زبان و توان خود بیان با اید و در و
 یا بعد از وفات خیر و در و نیست که غل و غل
 نزع و خلاف باشد که عامه این از و اهل میدانند
 و خاصه خارج میدانند و در و نیست که غل و لغت

خبر باشد چنانچه در کتابها و عقاید و عقاید
 او عالمی بنام این قول میباشد و در باب اول
 ایشان در عنوان اصحاب و لو بعد از او و در این
 بعضی فایده بر آنکه در این عدول و لو با
 کما کبره بگویند و در بعضی فایده تفصیل و فایده
 تفصیل بر چند فرشته اند چنانکه از آیه و در
 که موید از خطب فایده است که او میگوید قول خدا
 مکه باطل است و عسک در شرح مختصر الاصول از خا
 میگوید اکثر مردم بر آنند که صحابه عدولند و بعد از
 بعضی اصحاب و غیر اصحاب از امت حضرت رسول است
 و بعد از عدول و غیر عدول در ایشان بایست نبود

محتاج بخرج و غیر اینست و بعضی گفته اند که صحابه و غیر
 بگویند تا در تمام امور و فیضیه و غیره از حضرت امیر المؤمنین
 علی و موید و غیره فایده است که اصحاب عدولند
 که آنکه معلوم شده باشد فایده او با علی است
 زیرا که او مردود است از کلام عسک در خطب
 مذهب بعد از مرجع میکند و در شرح قول خدا
 جمع و الحاح در حد و لفظ اصحاب و عدول است
 آنچه بطریق خبر رسیده است از اهل بیت و در
 و عامه و شیعه و سنی از بود که عرض شد و در جمیع احکام
 برای عقلا و صاحبان انصاف واضح است و مستغنی
 در بیان آنچه در عنوان ایشان جاری و جاری است

اولا اورد ان کما در فصل اول معلوم شد که سبب
صاف لفظ اصحاب عقلا و شرعا را اشخاص مذکورند
حضرت حضرت مود و ایمان بحضرت اورد و باقی
مانده اند و این پنج قوم و صراط مستقیم و این
کشتی را در این عقیده نقل صحیح و غلط است
و بر دکان را حیدر و اعجاز اهل سنت و جماعت است
صحاح و غیره مدعیان و غیره میباشند که این
تصویرها و تلوینها در جمیع کتب و غیره از حدیث
امثال نقل وید و لا درین امانت در دو اصل است
کردند و درین ظاهر این فرموده با اینها الذین امنوا
انما هم الذین کفروا و خافوا لولهم الا اذا روئوا

دره الا انهم الذین امنوا و خافوا لولهم الا اذا روئوا
و ما و جمیع و بش الصیر و در بعضی از علل و در اینها
رجعنا الى الذین من قبلهم الا انهم من قبلهم الا انهم
سوره منافقان را اصحاب حضرت در دو اصل است
نومیه میفرماید در صحیفین و اصحاب با اینها الذین
اذا قیل لهم عرفوا فسیب الله الذین بعدکم عذابا
الیم و لیست الذین من قبلهم الا انهم من قبلهم
قد بر و این در همان سوره میفرماید ان کان عرضا
و سیرا لا یجوز الا قول الله اعلم انهم لکانون و بالحد
امان در دو اصل است و در بعضی از علل و در اینها
حضرت در این سوره و در این سوره میفرماید انهم من قبلهم

حیاتی که در عالم مدح پوشیده نیست و هیچگاه
 اعظم و عظیمتر اهل سنت در مقام انکار و نفی
 اباست ^{کلی} اشخاص نیست و چگونه میتوان منکر شد ^ل
 انکه اغلب ارباب معتمد و عظامان شفا ^{مستند}
 با ائمه اندر اوصاف و نحو آن است و همیشه از ^{شعائر}
 در غرض خبر که بعد از آن نیز نصیحا ^{لها} اشاره به اربابان
 در مدح علی از مطالب معروف و حضرت رسالت ^{مستند}
 لا عظمی الا بعد الجدید که از جمله ^{فراز} میراث کرامت
 اشاره باینکه آنحضرت ^{مستند} مدح عظیم نیست که فرار کند
 و بیغیر و بخوی واضح شده است که از ^{مستند} الجدید در
 فتح خیبر که ^{مستند} در شهر و ما ^{مستند} انزل الله ^{مستند}

و غیرها و افراد علمای ارباب و ^{مستند} لایزال الطی قدس ^{مستند}
 ملا در آن قومها و جلایب ^{مستند} استلها من ^{مستند} الاموی
 طویل الجاد ^{مستند} النبی ^{مستند} صوب ^{مستند} بلع ^{مستند} منو ^{مستند} اسیر ^{مستند} و ^{مستند}
 و لب ناد ^{مستند} اعد ^{مستند} و ^{مستند} ارباب ^{مستند} احض ^{مستند} ام ^{مستند} صرح ^{مستند} ما
 اذن ^{مستند} ما ^{مستند} ام ^{مستند} الخ ^{مستند} صوب ^{مستند} غن ^{مستند} ما ^{مستند} ان ^{مستند} الخ ^{مستند} صرح
 و ان ^{مستند} بقا ^{مستند} النفس ^{مستند} مطلق ^{مستند} لب ^{مستند} که ^{مستند} طم ^{مستند} الوث ^{مستند} الوث ^{مستند}
 فكيف ^{مستند} يلد ^{مستند} الوث ^{مستند} الوث ^{مستند} الخ ^{مستند} بعد ^{مستند} و ^{مستند} مقام ^{مستند} مدح ^{مستند} حضرت
 بر مبادی ^{مستند} نا ^{مستند} ابر ^{مستند} فسیده ^{مستند} و اما ^{مستند} از ^{مستند} و ^{مستند} تصریح ^{مستند}
 و که ^{مستند} و ^{مستند} اید ^{مستند} و ^{مستند} بعض ^{مستند} صحابه ^{مستند} در زمان ^{مستند} خود ^{مستند} و ^{مستند}
 حریف ^{مستند} و ^{مستند} ارباب ^{مستند} بسیار ^{مستند} است ^{مستند} که ^{مستند} صاحبان ^{مستند} صلاح ^{مستند} و ^{مستند}
 از ^{مستند} اجداد ^{مستند} و ^{مستند} عالم ^{مستند} علماء ^{مستند} در ^{مستند} آن ^{مستند} خود ^{مستند} میفرستادند ^{مستند}

حقیر نفس را از انبیا و اولاد که از پیار و کمال عسکران
 از انبیا میگویم و فی الکتابین الاولیاء الاخبار و بیع
 فذلک لایستماع الاما و فقول بصوم و اما فی قول انوار
 عدیده است که در سلسله فیضیه بیان منبیا و اولاد
 در مجمع بخاری در بحال و مقام در کتاب فراق و در آ
 حوض در تفسیر قول خدا انما الی انا اعطینا الالکون
 از عبد الله و حضرت رسول و روایت کرده اند که
 فرموده ان حضرت من فرض و بی غیر شایم بر حوض و غیر
 میاورند در کنار حوض نزد من مردان را از شما هر
 از آن حایل میشوند بین من و ایشان پس میگویند
 ای پروردگار مرا از اصحاب من میباشند خطاب می

منبیا فی چه حدیث کردند و چه بدعت گذار شدند
 از تو و منباعت کرده عبد الله در این خبر عام را
 و این حدیث از ابی و ابی و ابی و ابی و ابی و ابی
 او را بر من از حضرت رسول و ابی و ابی و ابی
 مالک از حضرت مثیل و ابی و ابی و ابی و ابی
 از حضرت و ابی و ابی و ابی و ابی و ابی و ابی
 زیاد کرده است این خبر را که این را بر من و ابی و ابی
 این خبر یک نفر ابی و ابی و ابی و ابی و ابی و ابی
 تعبیر از ابی و ابی و ابی و ابی و ابی و ابی
 در دنیا و هم از ابی و ابی و ابی و ابی و ابی و ابی
 فرمود رسول خدا و ابی و ابی و ابی و ابی و ابی و ابی

اصحاب من پس دور کرد و میشوید از عرض دست
میگویم ای پروردگار اینها اصحاب منند خلا
میرسد که تو نمیدانی آنچه احدث کردید بعد
انها میزدید و میزدید و میزدید و میزدید
فقیر بیکر اصلی او بخورد و کند و کند و کند
که او گفت ابوهریره با پیغمبری روایت کرده است که
این بار ابوهریره کرده است که او گفت فرمود پیغمبر
که را آتش ایشان من تا کاه میاوردید و میافروخت
تا حدی که میبستند ایشان را بر این میاید مردی حاضر
میشود میان من و این پس میگوید اینها غایت بیگانه
من میگویم بسوی کجا میگویند جانشان را میفروشند

میگویم چه کرده اند میگویند میزدند و میزدند و میزدند
بیکر اصلی او برکشید پس میگوید که خلاص شود از اینها
مگر مانند کوفته اند و میگویند که از میان کله کوفته اند
دود بافرار کند و بطار اینها را بان در خصوص اینها
و مانند آن باین الفاظ و معانی زبان از جمله
صد و بیست در صحیح بخاری و مسلم و دیگر و سایر
فوق بیست و پنج صحاح و غیرها مانند فوق بیست و پنج
از بخاری و غیره که از شهادت و بیعت میباشند و اگر بخاری
بعد از ملاحظه و دیدن این روایات در بخاری و غیره
صحاح و کتب دیگر نمیخایند تا باین حد و بعضی
دانی و عدم تعجب بخیر است و آنچه شود بعد از این

و خدا با خبر بر شما معلوم شد از این باب و آنچه
پیش گذشت و بعد میاید عمل کنید ^{در حد}
هستم در کتاب توبه مرتد بر نافول کردن و اگر توبه
ایشان در باب قبل خواجه و بعد از توبه ^{الاعمال}
و ما کان الله اخیل فوما اهدا ذلک جنتان
ما بقول بود عید الله عمر کتب که انطا اقدان ^{خلفی}
خدا میدانست و گفت که ایشان اباب ناورده در کفها
در حق مؤمنان قرار دارند یعنی تحریف کلام خدا
و در دعویان اینه بر عهد و الذی یحرفون العلم عن موا ^{صفا}
ناخر اینه اخل شد و بودند و نیز و این است
خود را اینست و عطا که ایشان سوال نمودند که

بگو

سعد خدگر و گفتند با شمسنگ و اولی که کفر را
در حق جبر و بیرون میاید در انصاف و بی و نفوذ
است که ما یحقر و اندک مدتها این نماز خود را با نماز ^{ایشان}
مخوانند قرآن را و تجاوز نمیکند خلق ایشان را از امر
خبر و کلامی ایشان را میگیرند و فرامیگذارند ^{مستند}
که شایسته این سخن الحدیث و نیز روایت کرده است
عروا و از سهل بن حنیف که گفت با و که با شمسنگ ^{سجده}
خدا را که بگوید در حق خواجه جبر و انصاف بکشید
او را و ایشان را فرمود با دست مبارک بجانب عرض ^{نمود}
رود است که خواجه شود از اطراف و جانب که او باشد
قومیکه میخوانند قرآن را و تجاوز نمیکند و روزه ^{و کوفه}

کوی ایشان را و برین میزد و فرامیگشت از یاد
تبرکات و برین روایت را باید تفاوت نظر داشت
عقله انصاف میراثی علی ارتباط و کلام
در جهت و این که در این جهت حضرت
زاده کرد این حضرت ایضا تحقیق و فایده
فان حقنم ابراهیم قلم بر وجه القدر و بر او سعید
و از روی این که این است بر وجه و این که
بان میشود و این که این است بر وجه و این که
این است بر وجه و این که این است بر وجه
افعیاد و این که این است بر وجه و این که
خواهد رجوع نماید چنان که در این است

و این باب که معنی نموده ام باغیان در بیان
احیاء و آورده در باب احیاء و در این
بکفر این انصاف و در جهت و این که
دعای در تفسیر از احیاء و این که
روایت کرده است خبر داد ابو الوالد گفت خبر
ما را شعبه گفت خبر داد ما را و قد عبد الله انظر
ابن عمر انصاف و در این که این است بر وجه
برنگر و بدید از این که این است بر وجه
و بر این که این است بر وجه و این که
بجانب و در جهت و این که این است بر وجه
بعد از این که این است بر وجه و این که

کرده است از او یک کوفت عباس از حضرت و اوین
 اخبار و این کتاب و جلد و این غیرها بسیار
 باین قدر درجه بنیسه و دیگر و دیگر و دیگر و دیگر
 و الا با و است و السلام علی من اتبع الهدی
 میخیزد تا بداند که آنچه از خدا و رسول نقل شد در مقام
 دهم و نهم و دیگر و دیگر و دیگر و دیگر و دیگر
 مصداق این اصحاب و مخاطب مخاطب موضوع بود
 لوجه الاول این که و این کتاب و این کتاب و این کتاب
 اندر این اصحاب و مخاطب شدند و هکذا فی القرائین
 صریح با نهاده از برای اهل بصیرت و این
 در اخبار و فضیل اول و این باب و این باب و این باب

در حدیث این منبر و این منبر و این منبر و این منبر
 زمان حضرت رسالت نموده لفظ انتخاب در حدیث
 صادق و نموده و این پس مراد از اینست که در
 زمان حضرت رسالت و بعد از آنکه احداث نمودند
 بخبر که منبر و رجوع فقیر به بکفر باشد یا بدار باشد
 برسد که امر از یک تا باشد یا امر و چنان و علی
 بنده میدانم و این منبر و این منبر و این منبر
 ختم محبت نیست بر ختم اگر چه بنده و غیره و غیره
 بر انصاف و عدم انصاف بنا بر این انصاف و این
 و خود را از عذاب خدا و محال حضرت رسول
 خلاص گرداند تا عذاب و فضیلت و غیره و غیره

و بعد و خارج از صاحب بوز است و در حضور و رضا
حضرت نموده بر لب آنکه نظیر و بان بر قوت خود
خدا بر نقد کرده باینجه که گفت در این زمانیکه
بغیر قیمت منور الی و با کاه دی الوصیر
آمد و عرض کرد با رسول الله عدالت کن ^{و فرمود}
و ای بر تو کیت که عدالت کند کن عدالت نکند
پس عرض کردند بدیدید باز هم کردن او را و
و اگر او را بجهت آنکه برای او ایضا نیست که بجهت
نما بود و در حسب نما و این و در فرمود و در
ایشان فرمود بیکدیگر در میانند و هر کس تا آن
میفرمود تا ایشان اینست که در این

که یکی از دست و با اینکه فرمود ما سید یکی از دست
او ما سید پستان و تانت با اینکه فرمود ما سید
کوشش است که هر چه باید از آن ما سید پستان و
بعد فرمود و خرج میکند با بطایفه بر بخت و بخت
و مردمان پس گفت ابو عبد شهادت میدهم که
ان پیغمبر اینچنین شهادت میدهم که علی گفت
ایشان از اوست با او بود که او در مدینه آمد و همان
و عاقبت که پیغمبر فرمود گفت ابو عبد پس از آن
و من هر من با هر یک الصدقات در حق این طایفه باران شد
حالا ای را در اماند و مرا و بعین انصاف نظر فرماید
ابو عبد را بد اینچنین کلام و بعضا از خطابه مدینه

حضرت بودند و نیز از این حدیث و بعضی اخبار
منقول در باب اول فتنه معلوم میشود که
با حضرت امیر المؤمنین عقیله و زارع گردید
بوده و حضرت صاحب الزینیر و غیره من الناس
و غیره این حضرت که فرموده است لا ترجعوا بعد
کفار الح در حق طرف مقابل علی است اما
دلالت این حدیث که معلوم شد بعضی حضرت
و شهادت ابوی سعید و غیره اخباری خود
سایر اصحاب صحاح و اما دلالت اخباری وارد
در باب اول فتنه یکی حدیث منقول است
محدثین و صاحبان صحاح و غیره از اعیان ما

در باب عاشر که فرموده است فتنک فی الناس
و باجماع فتنی کنند او را که منقول بوده اند و
حدیث صحیح منقول در صحیح بخاری و غیره در
فتنه با سیاحت خود روایت کرده است از حضرت
و او را یکی که او گفت هر این تحقیق که خداوند
بر این وضع نمود در روزی که که شنیدم از
در زمانیکه عجم و فارسیان پادشاه کردند
بر خود کسی را فرمودند و شکار نمیشوند
اختیار خود و ریاست خود را بر من و اگر در
ان شاء الله در اصل ثانی پیش از توضیح و
ایستاد بشود با عانت خدا و حسن توفیق و

وعلى من فهم المرام التام
انچه در این باب اخباری زده صاحب اخلا
و رسول شنیده شاید معبود و غیر او را صاحب
نقده بود و در حق معبود خصوصاً روایاتی که
وارد است و محض توضیح بعضی آنها را لازم آمد
که نقل کنم لایزال از ممالک عن بدنه و بحیث
حق عربیده و بالله استعین وهو الوفاء العز
فاقول ان فیضی تعالی در تفسیر قول خدا تعالی
ثم انکم يوم القيمة یختصمون بانظر تو نقل کرده
که میفرماید روایت کرده است خلیفه از خلیفه
از او هاشم از ابی سعید خدری گفت بودی مرا که

میگفتیم پروردگار ما یکی و پیغمبر ما یکی
و در این یکی پس این خصوص حدیثی از زود
صفین شد و جمله کرد بعضی ما را در حدیث
اینست در لول به شرفه و اصحیح بخاری و جمله
چهارم در او بد صفحه سیزدهم از چاپ نیکو کرده
بکمر و از آن در باب اینک در نه مسلمان و چرا
ایشان یکبست میفرماید خبر داد ما را از محمد
خبر داد ما را و کعب از اعیش از ابراهیم می آید
خبر گفت خطاب کرد علی ما را پس گفت بنی
زده ما کتابی که در او است کنیم مگر کتاب خدا
و آنچه در این صحیفه میباشد گفت در این صحیفه

احکام جراحت و من شتر از اینکه بدن چهره
از بکیران نافلان میکار پس هر که در آن صافند
اصدا فتنه و خاویه نماید با پناه و هدایت
و مفید بر این بود لعنت خدا و ملائکه و
جمعا و قبول نکند از او صبر و عدل را و کسیکه
دوینت بدارد و ضاعت کند غیر موالی و ابا
خود را پس بر او باد مثل آنکه ذکر شد بگو
خدا و ملائکه الح و اینکه در مسلمان یکس
هر که خجل کند صلی و سبقت را و شود
بر او باد مثل آنچه گفتیم از لعنت و غیره و در صحیح
مسلم در مجلد ششم بقید دوه جزو اول آنکه

باید

بسیارند خود او ایش را بر اهریم نمی از بد چهره
خطاب کرد علی ما را پس گفت کسیکه خان کند
نزد ماجری غیر از کتاب خدا و این صحیفه هشتاد
صحیفه او بخند خدا و شش خرد پس گفت این
صحیفه است اینان شتر و بعضی احکام جراحت
و فرمود پیغمبر من چهره است تا آخر حدیث بخوبی
الا آنکه در این کتاب بجای من و تو غیر موالی
ادعی الی غیره و این من افعی الی غیره و البقیه
کسیکه نسبت دهد خود را بغيره و الی خود و در
من ادعی الی غیره یا خدا یا منی مبرور و تو صحیح
بیانش بقدر انصاف مقرر خواهد شد و در صحیح

مسلم در بحال و بنیم و باقی در باب مکه معصیه
 و حرم بودن از راه ایته ارباب عبا یه نقل کرده
 که فرمود رسول خدا در روز فتح مکه که این بلاد را
 خداوند حرم خود قرار داد و درون مکه اسماءها
 خالق کرد پس از محرم است با خیر خداوند را و
 قیامت نباید بکند که از آتش خاری و بنای
 بر ماند و بر ساند کسی صید بر او نباید برد
 از آن سبکی با چیرد بگری و این عرض کرد عبا عمری
 حضرت با رسول الله مکر توفیر و ایضا آنکه اهل
 اذخر را برای خانه و قبور خود می کنند و این
 پس انحصار فرموده الا اذخر و بنوا هاشم و خو

اذخر

مرحمت فرموده بر اهل مکه و اموات ایشان با تشی
 اذخر و اجمع این صحیحین جدید نقل کرده با تشی
 خود از بنید بر شریک بن ظافر بنی کیت دیدم
 برید خطب میخواند پس شنیدم او را که فرموده
 که نیست نزد ما کتابی که بخوانیم بخیر کتاب خدا و
 در این صحیفه است پس گوید از ادبم در آن عصر
 احکام جراحات و اسنان شیران تا آخر حدیث
 مکر اینکه بجای منقول غیر موالیه ابیعباد است
 و الی قوما بعباد من موالیه و در روایت دیگر مراد
 الی خبر اسید او انشی الی غیر موالیه و ابیعباد از فر
 مهمل است و در جمع این صحیحین جدید در حدیث

حدیث صحیحین
 از بنید امیر
 القوی بن علی
 ابی طالب
 مشهور است

از افراد مسلم در صحیح و مستند و غیره با ساینده
 از ائمه ارباب صالح از ایه هر از رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله}
 کرده است که فرموده من به خوراست تا آخر حدیث
 در حدیث یحیی بن یحیی از ابی ذر و در حدیث
 از ائمه که ^{کتاب} و نه حدیث از صحیح مسلم ^{نور}
 از حدیث ابی یعقوب بن عبد الرحمن ^{بن}
 از حدیث از ابی هر از رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله}
 در اغلب صحاح و کتب معتبره و شایسته و در
 فی الحمله و روایت شده است و محل شایسته از
 این معالوم خواهد شد و در محله سیمه و شایسته
 از آن با سینه دفعه روایت کرده از وهب بن یحیی ^{بن}

ابن عبد الله بن هر از ابی بصیر از ابی عبد خدا ^{صلی الله علیه و آله}
 که او گفت گفت رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} اگر بخت کرد شد از
 در خلیفه پس یکشید و بعد از او در خلیفه و غیره
 کرده است با سینه از خود از هر از حدیث و ائمه
 که گفت ای خبر ادم را او گفت نه حدیث کرد
 خبر از ائمه از حدیث از وهب بن عبد الرحمن ^{بن}
 که گفت را حدیث از مسعود بن یحیی ^{بن} و بعد از
 بن عمرو بن عاص ^{بن} نشسته در نهاده و بعد از
 در اظراف و معین بن یحیی ^{بن} و بعد از
 پس گفت عبد الله بن یحیی ^{بن} با رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله}
 رسیدیم بمنزل و خطا بر سر یحیی ^{بن} و در خطا ^{بن}

گرفته ماگاه منادی سوار شد در دشت و
 جامه پشمی بپوشید و رسول خدا را بر سر
 پیغمبری بنهاد و فرموده مگر آنکه بر او واجب بود
 دلالت کند امت خود را بپیغمبری که صلاح و خیر آنرا
 در آن دانسته و وضع کند و بنماید این را از آنچه
 این امر را دانسته و تحقیق فرماید آن شده است و خبر خود
 ابراهیم در اول ایشان که کفایت از زبان خود میسر
 در دود باشد که برسد اخرا ایشان را ببلاده و امور بیکدیگر
 کند از او نباید فتنه که این بپوشد و خود بپوشد
 فتنه که بگوید مؤمنان نیست مگر من پس از فتنه
 شود و باید فتنه بعد از آن که بگوید مؤمنان منما



بلکه قبل است پس هر که خواهد از آن سخنان باید و
 داشت شود جز آن است که برود در حالیکه ایمان خدا
 و قیامت است بایستد و هر آنکه خواهد آمد بسوی حق
 انچه بگوید و دست دارد از آنرا و هر که بپوشد کند
 و دست بدست او داد و عمره فلب که اعتقاد است
 کرد باید اجماع کند و او را باید دست از بیعت
 نکشد و اگر بعد از آن اما در پیگیری امتداد معانی
 کرد و با ایمان سابق که مردم با او بیعت کرده اند
 کرد و نباید کردن اما با او را پس او به حدیث
 برسد و تا آنکه بگوید بعد از این تعاصی است
 فرم و گفتیم فرمود هر که را خدا نفع و شرف از او

انبطالب واپس بد سبب اشاره بد و گوشه رفت
کرد و گفت از رسول خدا شنیدم و گوشه رفت
کرد و دید و فهمید از اقلب من پس باو گفتم
اینک پر عزم تو معویه امر میکند و ما را که بخورد
اموال خود و او رمضان خود بطریق باطل و بکشم
خود را و حال آنکه خدا تعالی میفرماید یا ایها
الذین امنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل
الا ان یتکون تجاره عن نراض منکم و لا تضلوا
انفسکم اذ الله بکم رجعا پس از اجتماع فرمود
از عبد الرحمن عبد الله بن عمر و بن العاص
ساکت شد پس بر مرد ایستاد و گفت در این

خداوند سبب طاعت کن او را و در معاویه مخالف
او را و بنزد محمد بن ابی بکر از صحیح مسلم از محمد بن کوفه
و کتاب و باب و جزو مذکوره بایستاید مضد
از هر بر عبد الله بن عمر که گفت شنیدم از
که نقل میکرد از ابی محمد از عبد الله بن عبد الله
بحلی که او گفت فرمود پیغمبر کسی که گشته بود
بر علی که بر باشد است بصلوات دعوه کنند
بغصب و باری کنند است بغصب پس قتل او
خاهاست و اگر است و بنزد صحیح مذکور و محمد بن
و کتاب مذکور بایستاید خرد از عبد الله بن معاذ
و او از پدر و شوهر او از عامر بن محمد بن عبد الله بن محمد

فایع که او گفت آمد عبد الله بن عمر بن عبد الله بن مطيع
از و انچه مره و قيل و نهيب و زناها نيكه محمد بن مسلم
و عيسكرش بايزيد بن موعود در دينه و انچه مره
پس گفت عبد الله بن مطيع فرستيد مسند را
برای عبد الرحمن بن عبد الله بن عمر گفت نبايد
فويشيم اندر خبر دهيم ترا از خبري كه شنيد از
پيغمبر ترا كه مي فرمود هر كس خلع و روع بداند
طاعة خدا ملاقات ميكند و زفايت است
بنشاز برای او جنتي كه يكه بمهر و نبايد
او بغير مرده است طاعت درن جاهليت فكر و نيز در
صحيح مسلم بخلاف نهم روايت كرده است باين نحو

ابن شيبه و ابن ابي ر و ابن ابي ر و محمد بن جعفر از شعبه
او گفت شنيدم از ابي نصره و او گفت شنيدم از
سيد خديجه كه او گفت خبر داد سر كيكه شير
من كه پيغمبر فرمود چهار در و در كند خديجه
و اي بر خمار مي كند او را طافيه يا غيبه و نيز روايت
كرده با اين حديث كه پيش از كشد و نيز روايت
از محمد بن معاذ بن عنبه و همي بر خيبد الا على ك
رويه كه خديجه را در احوال او خبر داد و نيز روايت
و خبر داد اسحق بن ابراهيم و اسحق بن مضر و عجلو
و محمد بن فضال و هر يك از اين چهار نفر گفتند
خبر داد ما را از خبري كه شنيدم و او از شعبه و ابن ابي ر

که فرمود به عیسی بنیاد بعد از آنکه بدست مرگ
 از سر و روی عمار میسر و میسر بود و میسر بود
 بر این میسر میسر و او را فیه باغبیه در این فیه
 مذکور در صحیح مسلم و فرعی و فی و فی و فی
 ندارد سوای آنکه در حدیث نفع گفته است
 مرا که بگویم و فرستاد است ابو قتیاده و در حدیث
 بر حدیث گفته است می بینم او را با صدای او
 دیگر آنکه در حدیث سابق و پس از میسر فرموده
 حدیث خالد و پاپوس بن میسر فرموده و نیز
 کرده است اسناد مقدم الدبر با یطوف و خبر
 محمد بن عیسی بن جله خبر اده و احمد بن حنبل و غیره

عیسی بن کرمی و ابوبکر بن باغ گفت عیسی بن خرد اده
 و گفت ابوبکر حدیث کرد ما را عند راسه که گفته
 خالد را که نقل میکرد از سعید بن ابی الحسن
 خود او سلمه که رسول خدا فرمود تمام عیسی بن
 باغبیه و نیز در صحیح مسلم در مجلد پنجم گفته و حدیث
 کرد در السخی منصور خبر اده ما را عند الصخر
 الواری حدیث کرد ما را و شعبه از حدیث از سعید
 الحسن و فیض و ابی ان همد و او را به خبر و او را
 رضی الله عنهما از رسول خدا بنحو مذکور و نیز گفته
 کرد ما را ابوبکر بن ابی شیب و اسمعیل بن ابی ابراهیم
 از حسن از مادرش از ام سلمه رضی الله عنها از رسول خدا

که از فرموده میکند عمار را فتنه باغبان فرقه عمار
و ارجع به انصاف بین حدیث و این نزد ایشان
که گفته است حدیث شایسته هم از فراموشی از حدیث
میباشد پس حدیث در حدیث است و حدیث باستان
گفت عمار از این حدیث خالد از حدیث که فرمود
خبر من و غیر من خود علی که هر دو بر پدر خود
و بشوید از حدیث و گفتگوی او پس فهمید
باغبان را و زاد به باغبان خود که میخواست اصل را
و در زمان ارفو چون مادر پدر دای خود را دید
و دست او را کشیده شروع کرد تا اینکه کشید
بدان بنای مسجد پس گفت من و سایر اصحاب در وقت

منتهی

خست برای بنای مسجد با حدیث حدیث شد
و عمار از حدیث حدیث برسد ایشان پس از آن
رسول خدا پس شروع کرد بدین مبارک خان
سر و رو را بر عمار و در مسجد و پیغمبر خود دای
بر عمار که دعوت میکند او را بسوی انش پس گفت عمار
دعوت میکند او را بسوی انش پس گفت عمار
پناه میبرد من خود را فتنه و تیرد از کتاب و محفل
او ان گفته و در حدیث عبد الوهاب از خالد
عکرمه که از عباس بن و غیر من خود علی فرمود بر
نزدای مسجد الح که حدیث در حدیث
و در این حدیث زیاده ای مشهوری است که غایب از کتب است

انرا از پدر و سلسله و پدر تو این حدیث
 پس شاید زیادتی بنظر رسید با عید کشف
 زاید خود نیست بجهت غرض و نیز وایت کردی است
 این حدیث را با زبان ابوبکر و ابوبکر بن ابی بکر علی
 با نقیض و دیگران ازینست که فرموده پیغمبر و عتقا
 میکنند او را طایفه باغبان خوانند از ابی بکر
 و میخوانند او را ابی بکر که گفته است ابو سعید
 در کتاب خود که بخاری که بگوید این از ابی بکر
 و لکن در حدیث عبد الله بن مسعود و خالد بن عبد
 واسطی و یزید بن زبیر و محبوب بن حسن و شعبه
 هم ازین از خالد حدیث نقل کرده و زادنی مؤثر

و نیز وایت کرده است بن عبد الوهاب بن علی مد کرد
 و نیز گفته است بن سعد حدیث عبد الوهاب بن علی
 کرده است بخاری بدون زیادتی بنابر سید و عتقا
 با بنظر تو آه کلا در این مورد و غیره از احادیث محدثین
 و صاحبان صحاح جدا گانه ذکر نموده بر و اما در این
 اخبار بر مدح با در بعضی اگر چه معلوم است که عتقا
 توجیه میگویند یعنی نمائند بر برابر علو و مظهر
 بر فواید علم اصول از موقوف و منقول و مکرر
 مفصله مفهوما و موقوف و دلالت بر مدح علی
 اینجالب و اولاد و اصحابش دارد و بر مدح علو
 بن ابی سید بن یزید بن معوی و اصحاب آنها است

اما دلالت بر مدح علی بن ابیطالب و اصحاب
 و اولادش و ذمه معویه و بزرگواران و اهل بیت
 بودن مکه و عقبه و مدینه و حلب و بصره و غیره آنکه
 حضرت امیر مسلم امر حضرت رسول خدا بود
 را معارض از عامه و خاصه و بدین آنکه احد
 از اصحاب و سایر بر منافع و مطیع امر و اعم
 اینک اطاعت کرده باشند یا عصبیان و بر
 بن معویه یا جماع مسلمین مکه و مدینه و سایر
 مسلم بر عقبه خراب کرده و سوزانده و بقدر
 هفتصد نفر از فرزاده و هشتصد نفر از مهاجرین
 و اولاد مهاجرین و انصاریان کشته شد در بین و سه نفر

از خطابه که ایشان عبد الله بن زید بن عاصم و معین
 بن اریلی و محمد بن عمر بن حزم و سه روز مدینه و اهل
 احاطه کرد و بکفر و فساد خانه که اموالش ضایع شد
 و با وراثت زبانش و سواى سه خانه اول خانه علی بن
 که جمع بنی هاشم و آن بودند و از آنحضرت زاهد
 حمایت کرد و بعد حضرت انجمن سبابت بن زبانش
 از طلا و نقره با و دادند و با و در آنکه قبول میکرد
 خانه سائرین و بزرگواران از حمایت کردن سبابت
 و بنی از طایفه حمیه که از طایفه حمایت کردند و بعد
 آن از بنی انطاویه را بر دزدید و شفاعت کرد
 و بر بنی شفاعت و در قبول کرد و مدینه و مدینه

و این نیزه دیگر حدیث که فرموده هر که دوست دارد
متابعیت کند غیر موالی خود را با اینکه نسبت اند
شود بغیر موالی خود بالاخص از جمله موالی حضرت
امیرالمؤمنین علی بر استیجاب السلام بدین است
نص اما ولیکم الله فیصبح حضرت رسول بقوله
مرکت مولاه فضل مولاه و غیره از فضیلت خدا
در رسول و مخالف بر خدا و رسول با ضرورت معونه
و برید و اتباعی نماید چنانکه بعد از قتل عثمان
با ممانعت من المسلمین جمیع خطابتین المهاجرین
با حضرت امیرتبعیت کردند و ولایت باطله
نص خدا و رسول و صورت ظاهر و باطنی کردند

بنام

بجای بیعت ایستادند و دست بیعت با او نودیدند
عید و ظلم و عوان با شمشیرهای شریفه بیاوردند
و نیزه های خطبه و کار و خنجر را نیزه و آن متبدل شد
و غیر صفین مجاری نمود و عید او بر ضیاء و کراهی خود
اهل شام و عراق و مصر و نواح و لواتی از اجداد و کرام
اندیش و همه را از زیر چرخ بر زمین برد و فتنه باطنیه
عماد استبداد و تعبیر جمع کرد و این امیرالمؤمنین علی
بر استیجاب و حسیه و عین حضرت و اهل بیت
او بیکر اعدا و خطبه جمعه و عید برود و قیوت
واجب بود بجای اقرار با امامت بیعت و اما اثر اقرار
نکند و بدین رعایت کرد که طایفه از این ضرب کرد

و سب مهاجرین کوه و در پشته خاکی تا میسد قیل و
مهاجرین و انصاری و صحابه و تابعین و غیره و عباد و در
و انصاری و اولاد ایشان و ابا حجر و نون ایشان
و با آنها انکار کرده خست مسافر علی که سبط
و فرزند العین و فرزند نول و سید جریان و سید
علاء و مجید و غیره و بکر از اولاد علی و فرزند جعفر
و سایرین از ذوی القربای پیغمبر قیل و یاسند
بیت ظاهر و در ذریه سید المرسلین و سایرین
با علل جامع و غیره و کتاب سید و ذریه
اسلامی و غیره و در کتاب و سایرین و در کتاب
شهر شهر و بار بار ذکر اند و باطله اگر اهل اسلام

انصاف باشد مراتب سطوره و سید و سید و سید
بود بر ایشان و در آنکه انصاف از خود و زبان و اهل
جمع و سیدان است و از زبانان شرح مخالفست
احادیث مؤثره و قیل و یاسند مسلمانان
بغیر از خود و سیدان معلوم شد که همه در معبود
عاص و سید و انصاف ایشان مصداق مخالفست
شده بودند و اما غیره عبد الله بن عمر و انصاف
معویه و قیل شده و شرح مستغنی و اما
باقی حدیث بعد از حدیث غیره عبد الله بن عمر
جمع مسلم که در نوید که کشند خود تحت رابضه
مره و سیدان جاهلیت و سیدان حدیث عبد الله

گفتند شنیدم از رسول خدا که میفرمود هر که جمع بد کرد
از بعضی ملاقات میکند خدا را و جایگاهش در بهشت است
او چنانی و کسی که ببرد و نباشد در کردن او و بعضی
مردن جاهلیت این و چون است بعد از اهل صفت و نیکو
و کردار او صاحب معبود و عمر عاصم و زید و منی الخ و غیره
و رؤساء اینان شیای اهل بصیرت و صاحبان اهل
و مرفوس نیز میشود ملاقات با اهل الله و الصلوة
من و بر این است و همگن اخبارش وارد مدینه و غیره
و غنی باغبان بودن و تالین او و زینت القات
معبود و عمر عاصم و همه این مطالب بدای است و اگر کسی
بگوید آنجا معالوم میشود که در بعضی جاهل و بعضی

نیز

این مطالب برخی و منافع این او بر اهل الله و الصلوة
اگر چه بخیر و نیکو است و کن علاقه بر فرزند
که فرمود است که از ابا علی حربی و سلیمان
ذلك از فقرات و علاقه بر این اخبار و اخبار بعضی
الانته خوار و می و عجب این معبود و اهل الله که ذکر شد
و نای او و همگن روایت عبدالله بن عمر و عامر و ذکر امام
حافظ و صاحب مصابیح و روایت احتفای بن قیس
اینان را این و رؤسای اهل سنت و جماعت که
و توضیح بکفر معبود مینماید مع ذلك حال انکار
احد عبادی نمینماید که بگویند اینها نمینماید
شهر و صحت وقوع این نقایص است باشد

الحمد لله على سبيل الرشاد

مبادی شمه و خلاقی باشد بر عالم و خاصه بر این عالم

ام المؤمنین عایشه و بصیر و قال المؤمنین معویه

حسین و غیرها و خارج نهوان با حقیقت امیر المؤمنین علی

ابن ابیطالب سلام الله علیه و کره الله وجهه که حضرت

امیر المؤمنین علی علیه السلام و محض مصدق میاد

طالع و سطر و نحی بر دین عقلا و غیره عاکیا باوین

بلکه در وینست که ساینطرب بن البرزقین محض

و سیدک باشد چنانکه محض با او و بی

شد تا اینکه انحصرت با اختلاف جلیقه رابع بود

اول میاید بقول ما و حقیقت اجماع که میسند

در اثبات خلاف شخص و سیم با که مطلق امام

ظاهر و بالغ شد لا غیره و مع ذلک شیاطین با غیره

میارفته در حقش که اما اینش بود نموده و او را در

ضع نموده و تبریع لعن او را در میان کرین و هکذا

الخارج چنانکه در بعضی اینطالبا که با بر سب

مقامات و احوال در مواضع دیگر و کرده

پس از کتاب اگر چه با و است لکن بدان که گاهی

للتبیه آن نیست قال الله وان طائفتان من المؤمنین

اقبلتا فاصیحا ینهما فافترقا فاصیحا ینهما علی الاخری

فقالوا الی نبی نبی ففی الی امر الله بالاثبات و المعاو

و محقق شد تصدیق رسول بخیار علی صلوات الله

القندر والحداد که قتل عمار و هم قتل باغچه سینه و هم مختار
 معویه اراضا بعد ایل این طلب ارض و صد و عدد
 بیش از سی و هجده اگاهی بعضی بطر قوشا و ذکر میکنم
 در محدثانی از کتاب شریقه که در مصیفات بنام و یکی
 ابن الحنفی الاجری تلمیذ او یکی بنام ابن ادهم و یکی بنام
 احمد بن حجاج سینه و باب که در کتاب امیر المومنین علیه
 ابن ابی طالب گفته است روایت کرده اند و آن
 محمد بن عبد الله بن محمد بن اصبه و او گفته است خبر از
 احمد بن محمد الصوفی و او گفته است یکی که در مازان
 بن حسن اشیر گفت حدیث کرده ام از امین بن حسن
 از علی بن عامر عبدی از اعش از علقمه بن قیس از
 ابن

برید و آن در نفر کنند و هم نزد ابویوب اضرابی گفتیم
 ابو بدرسینکه خداوند گرامی داشت ترا بواسطه پیغمبر
 در آن گروی کرد بشیر الحضر که خوابید بر روی خانه و
 کرد بدو پنهان شد و رسول خدا و خانه تو خضبه که
 تقصیده او تو را خداوند بدید بکران بعد از آن پیغمبر
 شدی بمهاد و مقایله رضایت علی بن ابیطالب
 پس ابویوب بمالكف خوش آمد و من قسم میخورم
 شما بخداوند همراهی و تحقیق بود رسول خدا
 در همین خانه که شما هستید و آن در خانه پیغمبر
 گوی بود الامام علی بن ابیطالب و در طرف راست
 و من اباده نوید و در رضایتش نگاه میداد در خانه
 آن

انحصرت فرمود ای ایس مبارک گشت بر در خانه پیش
انس و مرصحت کرد و عرض نمود عمارت را بر اینست
از انحصرت که فرمود بکشد در را از برای پاک و پاک
شده پس انس که بود در را پس از خدشید عمارت و سلاطین
حضرت حجاب مبارک او را فرمود با عرض آن حضرت
از آن فرمود ای عمارت زود است که واقع شود در میان
من فتنه و اضافت ناکشیده شود همیشه در زود
و بعد از وقوع با همیشه این ایشان واقع شود و کشند
بعض ایشان بعضی و بر اینی جوید بعضی از بعضی
و بدید امروز را تو باد باین جوان که در طرف راست
بعضی علی نه و اگر بیک که جمیع است بکثرت فتنه

بگردد

بکثرت پس نور و راهی که علی بر اسطیاب بان راه نرفته
و بکثرت را فی مروه را ابعاد بدین شبکه علی و در می کنند
از راه راست و هدایت ابعاد بدین شبکه اطاعت علی
من اسند و اطاعت اطاعت خداوند است اگر چه بعد
برای مؤمن و با انصاف که است می کند در آنکه صبح
بر حقیقت علی بر اسطیاب و بطلان مخالفان او
بصره و جنات و نه روان و غیره با این که قبل از این
احادیثی در خصوص مریدان اضافت شده قبل از این
شد و مع ذلک بکثرت تخمین بر این در فضیلت نبوت
مخصوصاً آن که می گویم که با این صراحت از قرآن خیر است
ایشان مطلع شوی علاوه بر این پیش ذکر شده

تعلیم

تفسير آية بر صفة و ما جعلنا الزوايا التي اوتيناها الا لافئنة
والخزوة الملعونة في القرآن ونوفيهما جازيدين ^{طه} ^{طه}
كبراً ذكراً استباينا خود را ابو جعفر محمد بن علي
بن احمد بن ابراهيم وابو الجهم عوفه بن محمد كفتند
خبر ادماء ابو صالح محمد بن علي بن محمد كفتند خبر
ما را محمد بن عبد الرحمن بن الحسين بن ادماء ابو
حسن بن عبد الله بن خنيس بن ابراهيم بن ادماء ابو
سعيد بن محمد بن ابراهيم بن ادماء ابو
امير المؤمنين هرون الرشيد خبر ادماء ابو
علي بن محمد بن ادماء ابو سعيد بن محمد بن
وما جعلنا الزوايا التي اوتيناها الا لافئنة

مكرر

در عالم دین اگر چه امیر و وزیر و برادر و برادر
و بی شید با و کاین رفیق بر صید سلطنت و براس
میداشد پس بر طرف شد حشرش و مکرش و فتنه بار
میداشد پس بر طرف مکرش و بدقتیر تعالی و در وقت
المسب و در روایت کرده است با سنا و خود را و کاین
من بعد از این که گفت دید رسول خدا و در عالم دین
که خبر امیر و وزیر و برادر و برادر و برادر
و دیگر یکم نمود و فسادان نید ناو فای کین و این
درین ایشان ناظید و شجر ملعونه و فسادان
تعالی و غیره از فقیرین و عیدین و الحمد لله رب العالمین
پس ثابت شد که و کفر و فساد و عصیان و فساد

و معالی الخاقان و مقایله امیر المومنان علی
عموما باین روایات و غیرها که از حدیث و روایت
چنانکه در مصنف رشید نیست و اگر کسی
نبویان شود مخالف حسن و جدان ادعا کرد
و قابل رد نیست زیرا که تائید امیر المومنان
اگر گویند قریه کردند و با حجت معتبر کردند
چنانکه ابن الوسی و بعضی گفته اند میگویند پس
با حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله
علیهما خلاف و امیر المومنان و بعضی امیر المومنان و بعضی
ابن حنیفه و عقیل بن ابی بکر و مالک اشتر چه گویند
کرد و حجر بن عدی و ذوالشماره و بود بکر از آنکه شهادت

و اصحاب امیر المومنان و وفاداران به با امر کرد و دست و پا
برد و شهادت کرد و نیز بدین معنی با امر کرد خلافت یافت و
علی و ولاد و از وی اعطای و اگر شهادت اخلاص
خوار و بنی علی و طایفه که هفت تیر و سلسله و هفت
مختار و رسول خدا بودند که از آنکه شهادت و مایه
کرد ایند و الحقیقه معلوم شد قریه او عطا و نهاد
و اعجاب از در و نسب که ایشان عامل را کور و کریم
بشعور و حرم بکند نعوذ بالله من النار و غیره علی
و العقیل و العقیل چون ابتدای مخالفت با امیر
علی را معریه کرد و بنای فساد او را کرد و بعد
فتاوی و فرمایش اعظم علمای شمارا در آن وقت

ناموجب بصیرت و بدیناقت معایر از نامه و خاصه کردن
 و باشد التوفیق از خداوندی است که باین امر خواهد
 فتوای صریح داده است که لعن معویه واجب است
 در جهت عیث خروج او از طاعت علی و خلع
 از عیث انحضرت و حال آنکه شهادت لعن و نکول
 بر کسی که خلع بدین جهت افای استکار افتد
 رسول و خلافت آن و نصب عداوت و لعن آن
 و حال آنکه خدا و رسول مرتوب و در شرف آن نود
 غضب خلافت و ادعای امانت خود بعد از خلع است
 علی بر اسطاعت حال آنکه پیغمبر فرمود که هرگاه
 کرده شد از برای خلافت و دیگر می عیار شود با او

خلافت

خلافت و امانت کرد و برید کردن باین و همین حکم حضرت
 رسول بر قتل بانی دین که معویه است با لاکم و غیر
 واجب میشود بر غیر که اسامی بر این رسیده باین عبارت
 در قلم خبری در حق علی است طاعت بر اسطاعت شهادت
 این فقره را آنکه بعد از آن در قسم باین مردان مرتضی
 پس اصل شده بر او بقصد عیث پس بدو از آنکه
 و بالآخر است با حال آنکه و خرق و حال آنکه بر او شد
 روی او پس دست گذاشت بر سینه او و بدین بگوید
 لباس او پس شروع کرد بگریان و بر معویه چشم کشید
 گریان دید گفت من امروز بگریان من گفته برای این است
 من باینکه گریان من برای مطالبه باینکه شهادت آن

واسطه گریش زیرا که اگر کار نشد
 قتل واجب میشد پس او را قتل
 لعن بطریق اولی واجب میشود
 مؤمن و اگر با خود کرد شهادت
 بنامی و بر غیر معویه و شهادت
 فضیحه بر گریش بخوانی عزیر
 که صاحب مصابحه از حضرت
 قلمس روایت کرده است گفت
 شنیدم از علی بر اسطاعت آنکه
 گفت بی معویه معویه بجمع

دو جانبی که بود معبره و طال آنکه در کربلا
بیت و صلب پس گفت معبره که باز نشسته ای
ای عیسیٰ صلیب را که است بر صلیب و گفته که
این بیت خاصه تر است از آنکه بن بید زنا شفا
و حد ترا پس برین آمد و از صلب معبره چون
قدم دویدم از آنجا میدای شون و فغان
بموت معبره بالید شد حال آنکه بیت در کربلا
و الحامید هر قدر ملا خطه میگویم که بدنام است
معبره و گرافت از سب و این او را فکر بر این
ذکر آنکه نادر که خود ویدش و بر این اعدا
رسول و اهلبت احبابش بریدند و در اغلب غرق

قریش با حضرت رسول ام المومنان و اولادش پس
بودند خاصه و از این که زبان خود را بریده بودند
از عداوت کوفای نگرفتند بعد که خریدند و دلبند
شدند در ظاهر ایمان آوردند و در باطن کافر بودند چنان
خاصه که هر یک و اعمال ایشان واضح و معلوم شد و اعما
خاصه معبره با خلفای شمش خاصه با عثمان و ترک
و در روز داوین معلوم شد و زرد اهل اصفای بر شد
بسته که بعد از آنجا با حضرت امیر مومنان علی مرتضی
ذکر شد هر یک از آن که او توبه نکرد و خیر و سو
نهی که بگوید و قیل و قال او توبه و عفو نمود
و این مع ذلک شما او را دوست میدارید و علی ع

و زاهی ندارد که بگوید با شما شد با این که العباد ^{الله}
 با علیه و اولاد او عداوت ایستادند و با شما شد ^{تقابل}
 شما و شما نصیب ایشان کرد و با شما شد ^{تقابل}
 عصبیت حق اهل بیت و سالت شکر کشیدن و زعام
 کردنش با ائمه الوصای علی ما اینکه پیغمبر فرموده است
 بحیرت ائمه با علی حرب و جری و سالت سلی و ^{فرمود}
 روز غدیر من است مولا و فای مولا اللهم و آل من و آل
 و عادم غدا و ائمه خضره و ائمه خلد و غیره
 با علی لا یحبک الا من و لا یحبک الا من و لا یحبک الا من
 معلوم است حرب با رسول که است و موجب ^{الضرر}
 معلوم است که مغایرت و خلافت رسول ^{الضرر}

و موجب کفر و لعن است با این که بگوید با این که
 خداوند و خداوند او نبوده و این که مقید است پس ^و
 پیغمبر لعن کرده است و عود را در باب مناقب خداوند ^{فرمود}
 ان المناقب فی الدنیا و الاخیال و المناقب فی الدنیا ^{والله}
 جامع المناقب و المناقب فی الدنیا و المناقب فی الدنیا
 و حرب با ائمه و استحقاق دولت ائمه و در ^و
 کفار و با ایشان جمع شد و بعضی صریح خداوند ^و
 که ان امامت علی بن ابیطالب و حال اینکه با ائمه ^ف
 معروف بر اجماع امت باشد و بگوید برای حضرت ائمه ^و
 علیه السلام شهادت برای ائمه قبل از او واقع شد و چنان ^{که}
 قبل از این بتفصیل خلافت خلفای ائمه ذکر شد ^و

معلوم شد از آنکه است سابقه که خلیع بدل از عیبت و نیکار
 امامت امام موجب قتل و لعنت است ^{لعنة}
 کردیش با یکی شریع با یکی واجب نمودیش لعنتی ^{لعنة}
 و انچه میگوید اینست و در واقع اینست که من ^{حق}
 از لعنت است یکی لعن کردن انچه میگوید یکی امام و تقیته
 ایشان اولیاء و پستمان جهانان ^{است} بدید و لعنت
 موجب غضب است لعن خدا و رسول و اولاد است ^{در حق}
 بدعت و در بنی و شریع و انچه لعن کسی که خدا از
 و رسول منع از آن فرموده ^{است} افزای همان ^{نفس}
 بنیان بنی عثمان و حال آنکه انچه ^{است} بر وی ^{است}
 بالقطع و الاجماع و خدا و رسول منع از آن ^{است} و بنیان

بر مسلم نموده با یکی جمع از عیبت نموده با یکی ^{است}
 الطاعه تربیت زید کاویر واحد عیبت و لعنت ^{است}
 از مردم و او را خلیفه کرده اند ^{است} با یکی ^{است} و در عیبت ^{است}
 و بدین خلیفه شده بود و در عیبت ^{است} با یکی ^{است}
 حسن تمیز کرده بود که و لعنت ^{است} و از ^{است}
 رضا و میل است ^{است} قرار دهد ^{است} سخی در ^{است} امام ^{است}
 و در سبب ^{است} با یکی ^{است} و فرستادن ^{است} سم ^{است} و با ^{است}
 از امام حسن تم برای ^{است} و در ^{است} ^{است}
 حسین علیه السلام ^{است} و در ^{است} ^{است}
 این ^{است} و در ^{است} ^{است} ^{است}
 فرمود ^{است} ^{است} ^{است}

چونکه حضرت در وقت اوج رسالت و رسالت و رسالت و رسالت
عرض کرد که چه قدر خیر میگویی برای من که بمعا^{لست}
بسیار با این جریح فطری باشد پس از این عرض حضرت^ص
منعیر شد که حضرت علی ^{علیه السلام} را فرموده^{شد}
بردا و جریح را با هر جا و هر حال باقی بقیل رسان^د
این عرض کرد که بعضی مایهات بگنم با بعد از تحقیق^{حضرت}
فرمود بعد از تحقیق من علی ^{علیه السلام} شش برهنه^{کرد}
و طلب جریح روا نشدند بعضی عرض کرد که او را^د
باغی دیده اند حضرت تشریف برد تا باغ رسید^{چون}
چون مطلع شد که حضرت باطلان طلب او میر^د
نرس پناه بدین خیر فانی برده و بر غلله بالا رفت^{چون}

حضرت با پای غلله رسید جریح از بدن حالت غصبت^{حضرت}
و شدت ترس و سسش لرزید از غلله بر سر افتاد و سس^{لست}
تغیریکه پیراهنش بالا رفت معلوم شد که مسوح است و اصل^{است}
آن مروت و جریح ندارد پس علی ^{علیه السلام} در آن^{شد}
حضرت و سیال آورده حضرت فرمود با علی ^{علیه السلام} انکشی^د
واقع و اعتراف کرد و محض ترنج و معلوم شدن بر است^{حضرت}
در حضور و هر بار این او را بالا کرده و حاضر میسند^{کرد}
مسوح است و اصل آن مروت ندارد حضرت را^د
محض زیاده و ترنج امیر اصحاب که فرمود مسوح^{کرد}
که در سینه ایشان قبط چنان است که بعضی از آنها فرود^د
بخفته و فانی باید درون و رویشان و انجام بعض^{است}

حصی با قطع آن مرگ بی حرکت بدینا مید و مرگ
 در زمان یغولیت با مرگ سلطان بریدند و چون در
 پادشاه برودند شیدم و در خدایت ما و به و تربیت
 مشغول و خلیل بودیم باین امر نامی است پس
 چون خواستند و ابرسم هدیه و یک کفش و شرف بهم
 بشیری شما فرستادند بعضی خدمتگذاران و از اهل
 رعایت اجزاء و شما را نیز به یکیش حضور مبارک
 نمود و بین آن جوان فقیر و سرافراز فرمودند و این
 ملازمت است مانند مبارک شما و اهل این بلای فقره
 افک بجز بود که از حضرت عایشه نایبی شد فقره
 در غرضه بنی المصلحان که یک فقره عایشه بهر

عیونش برود و یکی از سائلان خدیگام مراجعت مرگ
 بدین سبب بواسطه فراموشی قلامه و زلفان نفیس و بعد
 باقیان و مراجعت اردو حرکت کرده و او را نهاد و حرکت
 ماند در محل خود نشسته شاید کسی بطلبش بیاید
 بخوابت فک ناکاه صفوان که از جمله اصحاب اهل
 بود و بعضی ماندند و رسیدند و برادران که سپاهی کشید
 عایشه خرابی فرمود و بعد که صفوان رسید بفرمان
 که هر محضر حضرت است پیاده شدند و خوابانند
 ام المؤمنین و اسوار کرد و خود و فرزندانش را یکجا
 منزل رسیدند چون در روز وقت ظهر وارد منزل
 میافزین اصحاب این یک در بعضی عناوین فیض و عزت

برند بای گفتگوهای نالاین و نسیهای نامناسب
دادند و موجب خزن و انداختن و طردن شد و چون
در صحاح و سایر کتب شما و کتب معتبره مذکور است
سوره نوره در برایت عایشه و عیسیان ضایع است
حدیثی را که در بعضی ایام از ایشان نازل و روایت
و دفع است از ام المؤمنین و رفع خزن از حضرت شد
این دو نسبت افکندند و نسیه ای که از اسلاف و
نسب با اهل حریم حضرت داده باشد چه شایسته
شبهه و اینها که شده بگویند و شبهه ای که
و شیعه که به او نسبت از ابرم غیرت روا دارند و
در پیغمبر که در خلیفان و اوصیا واجب بدانند بگویند

میشود بلیغ شایان نبوت و وقوع ضایع در حریم پیغمبر
آنکه مدعی پیغمبر باشد از این لایحه الاذنی او میگویند و این
لایحه ای که از آن او میگویند و حریم و آن علی المؤمنین
بالتیسم و این پیغمبر باید الطبیات للطبیین و الطغری
للتغریات و الخبیات للخبیین و الخبیون للخبیثات
اولئك مبقرن ثم یقولون خلاصة بلیغ که شایسته
و اما و برك و دفعی و را مورد و دلالت الراجیه
که لایحه ضایع و بلیغ و براعه است پیش از دلالت
مطابقه بلیغ و بلیغ بلیغ و بلیغ و بلیغ و بلیغ
و استیجابات و نسیه ای که از ایشان روایت و این
حقیقه که مطرح در طرف و شواهد و موضوعه

و موافق است طبعش بشوید و مفاهیم موافق^{الغیر}
 چه غیر و موافق وجه لقب وجه مفهوم صفت و غیر
 با سبب بهر از موقوف ادراک می نمایند همانا
 همانا لما تو عیدون العجب ثم العجب ثم العجب
 هنوز بعضی طبعش بر مرتب عقل و محال و فیه^{ال}
 انطباعی شده اند باری طول کلام لازم نیست اگر
 روی شعور و بصیرت کسی مال اقوال و احوال انطا^ط
 نماید و جمله بدیهات مبدأ تا که انطباعی نیست^{ان}
 خلقی مطلب فردی میباشد و فی نفسه که منافی^{صفت}
 و عینیت باشد نسبت حاد احل و مضاعف^{است}
 چه در وجه که کثیر و غلام و عدم و غیره و اما^{و فیه}

انطباعی بعضی روایات طاهران با مخصوص خیر^ش
 و خصوص میدهند چند فقره اساق و اعطای هر واقعه
 جلالت را اینکه جدا و در بحال تفریح ایشان از^ش
 فرموده بقوله العز و فری فی یونکن و لا یفرح^ش
 الا ولی و اثم باناء التی تالک حریض النساء
 و نحو ذلك من الايات کما فی الحقیقه
 شان روایات طاهران خیر در عین و عصمت^{ای}
 فرق تصور عقول و افهام کافی تمام بوده باشد و در^{خلف}
 محب و استاذ عزت و در تحت سرافق عصمت^{این}
 حیا و در سول مختار باشند تا اینکه با چند فقره^{مجموع}
 بیشتر سوره و صحراها و بلاد بگردند و با حقیقه^{در}

مقام جدال و نزاع و قتل و دمار براندا با اینک مخصوصا
بمجهت مخصوص عایشه واد حجه خودش و روزی خود
بشهادت حضرت ام سلمه سلام الله علیها تیرضا از بنوا
خبر داده و نای فرموده و نشانده شایع کلاب عراق
داده و در شبیکه حضرت عایشه از راه خروج و حرکت
او نگه نموده با عانت و لغوای و فرزند ناخلف او ^{از راه} ^{از راه}
امان است بمنزل همیشه اش ام سلمه و بعد از گفتگو
من باب المفتح ام سلمه گفت ای عایشه چه داده ^{از راه}
عایشه گفت داده دارم که با من همراه کنی شاید ^{از راه}
خروج ما خداوند اصلاح کند مرا من حضرت ام سلمه
گفت ای عایشه بیرون بروم و حال آنکه خود شبیکه ^{از راه}

انچه را ما شنیدیم تو را قسم میدهم بخداوند بیک عالم رسید
ترا اگر راست بگوئی یا بیادش می آید بریکه تو ترا ^{از راه}
پس من خبر ده برای انحضرت در منزل خود در دست کردم ^{از راه}
خبر انحضرت و بحجه تو و حال آنکه انحضرت منفر ^{از راه}
گذاشت شما و روزها تا اینک صد گفتگو ^{از راه}
در عراق است و گفته میشود برای آن آب جواب برزخی ^{از راه}
من که در میان طایفه با عهد است پس من ترورید
و ظرف از دست من افتاد حضرت سیرا لا کرد و فرمود
میشود ترا ای ام سلمه عرض کردم یا رسول الله ^{از راه}
نپسند ظرف از دست من و حال آنکه شما منفر ^{از راه}
میشود مانند چه باعث میشود که از من من ^{از راه}

خندیدی پس حضرت ملتفت نباشید و فرمود با
 میخدا بی با صبر الیافین من همان میکنم که تو از
 باشی و قیم میدهم ترا بخدا آبا جگر داری پس اگر
 و تر سواد شمرده رخصت رسول خدا میرفتی در کافران
 و چنین و آنحضرت در میان و علی بر اسباب برد با
 صحبت میفرمود پس در داخل کردی شرفی را پس آنحضرت
 و این علی پس آنحضرت بایستد کرد نازبان با صبر کرد
 در دست داشت و بر سر شتر زد و فرمود آگاه باش
 بخدا اگر نیست و زود از تو بگذرد و نیست بایستد و از تو بگذرد
 آگاه باش بدرستی که شان چنین است بعضی او را
 ندارد مگر منافق را با در روزی که و بنفشه میدهم ترا

آبا جگر داری که زمان مرض وفات رسول خدا پس آنحضرت
 آنحضرت پدرت و عمر عبادت و بود علی بر اسباب
 اصلاح جامعه و موزه و فدا این حضرت رسول خدا پس آن
 ایشان علی داخل شد و برداشت فدا این حضرت میرفت
 و مشغول دین و وصله از شد در پشت خانه پس آن
 طلب بدند پدرت با عمر پس آن داد حضرت با ایشان
 پس داخل شد بدین از داخل عرض کرد که جگر و صبح کردی
 با رسول الله حضرت فرمود جمع کردم در حالیکه
 میکنم خدا را که گفتند که ناچار و لابد من است فرمود
 چاره از ترک نیست عرض کرد با ناچار بفرموده کرده
 فرمود نیست خلیفه من که خلیفه الخلف پس چون

رفتند از حجره و دید علی غمگین مشغول اصلاح بقالان
عاشی عایشه هم ابطال و مرآت آرمیدانی و شهادت
میدهی بر صحت و دفع هم آنها مع ذلک میگویند
خروج کم بر علی بعد از آنچه شنیدم از سواد
دین عایشه بر گشت منزل خود از تمام سلمه و فرمود
بعد از این بر که بر بطله و بر بکوف بیرون می
بعد از آنچه شنیدم از سلمه پس رفت عبد الله
داد ایشان از ادوی اینجگر که شعبان عبد الرحمن
میگوید بعد از این نقاصیل که در اول شب و اند
هنوز شب بخیف رسیده بود که شنیدم صدق
و کج کرد و این نقاصیل و اگر از آنها در کتب و غیره

نویس

میگویند و بر فرض که هیچکدام واقع نگشتند و اما
در کتب ما و شما مذکور نباشد یا غرض در صحت
میکنند که عیال یا کثیر خود در حقیقت حرکتی کند و را
پیشود مرد مسلمان که رزقه خود را با کمال برادر
اورد و میان ارد و دلش گریه و میان دعوی و ضل
باشد ناچاره رسد بر وجهی که ظاهر عرف خداوند اگر
ان زید الغفور و انا اغفر منیر و لا احد اغفر من الله و هذا
طایفه شیعیه زشت در دین و محبت مختلط
و عصمت حرم محرم است در مسلمان و حال دلش که
از حرکت عایشه بدو او را میگویند که چرا ای
پیغمبر از پاره محبت خداوند بیرون خردی

اسناد عظیم خدا و رسول آفریند اگر شما بخواهید
 منکر خرم او و جدال و نزاع او شوید برای ^{جانب} خدا و برای
 مبارزه و انکار بدی و اگر میفرمایید این حرکت منافی
 عصمت و برتری شأن رسالت و مخالف احکام
 خدا و رسول نیست کذلک برای ندایم و الا این
 ما و شما امت حضرت رسول و رفقاء طاهرات
 همه ما هستیم چگونگی و آنچه میبود و نشانی
 و پسندید برای هر انحصار امر را که برای عباد
 احاد اهل اسلام نمی پسندید اختلاف
 و خواهرش مختصر بر روایت صحیح بخاری و در مجلد
 در کتاب تفسیر و تفسیر قول خدا تعالی و اداس ^{الکتاب}

الی بعض از واجه حدیث الی قولی و از تو با وضو
 فلو یک با بسیار خود را این عباد حق تعالی
 که او گفت بروم من که میخواهم سوال کنم از ^و عمر
 که پیشی بگذر کرد منی بر سر رسول خدا پیش
 کردم بکمال و بی با فتنه علی و وضعی با بیرون
 رفتم با او و حال که جمع کنند بروم پس چون ^{رسید}
 بظهر از رفت عمر بضاعت حاجت پیش گفت بیا
 آب وضو پس آورد ظرف آبرو و شروع کردم که
 میربخش بر او و در آنوقت فرست با فتنه و سوسو
 پس گفت با امیر المؤمنین که پسندان ^{ند}
 که ظاهر پیشی و حکم بگذر نموده اند گفت این ^{سبب}

هنود تمام بگویند بگویم کلام خود را که گفت از درون عالم
و حصصه بروید و لهذا طایفه میگویند باین ط
حافظه اسرار شوهر باشند خاصه زو جان طاهر است
در خانه نبوت پرورده شده اند و باید میان ایشان با
ما گویند و مخلقات با عارف لاهوتی و جامعان
کمالان باشند چرا باید سز پیغمبر را که فی الحقیقه است
العباد است اوستا فایند و بعد از نبی و مولا
پیغمبر است که چرا انطباق که مخصوص است با شما انفرادی
بروند و بید بروند و برای پدران خود که هستند
باید بگویند که شما را خبر داد و ندانید که خداوند
میدهد پیغمبر را و در هر واقع روحی الهی را و در هر

و مینویس

و ما یبطل عن الهی از هو الا و بی روحی اگر داین اراده
ما میبصر و این اراده را بیا و بیجا و میگویند باین
با شما است از الله فیصبر ما و عفو بفرماید
از اراده ما اینست که چرا باید با رتیب ما نیست پیغمبر
و شما حق شوهر و خاها را خود در مقام عصمت
عالم نسبت افکند و در فخر خاها خود ما را بقطب
و فرزند پیغمبر نسبت بخیر قطعی بدهد بگوید معنی
و العباد الله نسبتی که منافق با شما نبوت است
او اهل سوره نور و حضرت رسالت بدهد و در زمان
حزن و مصیبت حضرت سبب شد غضب و از با
حزن پیغمبر شود و دل مبارک او را و داده روزگار

پس داند و عایت شان حضرت را بعد از نماز
 نماید اگر در آن فقره باز ما مفسرین عفو نماید
 باز بر او بیست بخاری در جلد هشتم در کتاب
 حبل و دیاب آنچه کرده است از حبل و دیاب
 با نسبت قصه و هو و در جلد ششم در کتاب قصه
 تفسیر این بابها التبیان فی تفسیر ما احل الله لك
 مرصعات از احل اما در تفسیر سوره نحریم باستان
 خود از عیدین و عید از عایشه که گفت بر پیغمبر
 می آید عید و در منزل و نیت نیت بخش
 میفرمود نزد او حسن و حنفیه و طایفه کردیم بر اینکه
 حضرت بر هر یک داخل شود بخیرت خرج کردیم

معاف از هر چیز عید با حضرت نمودیم حضرت فرمود
 بخورد با ما مضایقه و لکن در هر یک می آید عید
 و نیت نیت بخش پس عود نخواهم کرد بخورد عید
 منضم داده بودم حنفیه و اگر خبری با حبل و دیاب
 و ضایع در زبان خود را حاصل کند و لکن در کتاب
 حبل و دیاب طول و سندش انصاف شام
 از پدرش از عایشه و نسبت عفت و عید
 و طایفه و عید حبل و عایشه با بودن او و
 بعد از او فرود آمد است که حضرت بر هر یک از دو
 و خود عایشه داخل شده همین نسبت اکل با حضرت
 داده اند علاوه بر این و این که حضرت میفرمود

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰

مغایبه را که حفیظه غسل من دارد و من ایشا میبندم ^{بعلیه}
 عایشه حضرت عرض میکند که کرمان زینور غسل
 برک درخت عرفه که در برست خورده است و عایشه
 بعد از نزول آیه لم یخرم الا کبر حضرت بان لها ^{لها}
 انکن لصواحب برسف کرمان قصه حضرت ایشا
 مایه ان کبد که غصه باشد شما را بخدا زنیکه ^{شما}
 بیوت پرورده شود و شوهر خود را بر سالت و بیوت
 شناسد و معتقد باشد چنان حرکت و افعال ^{و افعال}
 از او صادر شود خود از روی انصاف ^{لما}
 باری نظار انحرکات و اعمال افعال و احوال ^{و احوال}
 در ذات ارحامه عایشه و کی حفیظه ^{و کی}

دارند و با بواسطه مذمت بنمایند از بر جیسات ^{از}
 حبث دیگر و خود را با الله و نبی الیه ^{از} که خیال
 میانی عصمت در حق جاری و خداوند کاوان ^{و ان}
 رسالت نمایند تا چهره رسد العباد با الله ^{و ان}
 پناه میبرند از غضب و قول بر انصاف و نسب
 و انصاف از وی را در شمار عفو و اهل ^{عفو}
 هستند و الا با اینکه نه بر و نقد ^{در} پس پیغمبر و روح
 از دنیا خدایم و در شجر چگونه چنان ^{نست} میدهد
 ثابتهای از اسباب رنجش و ابرار بر عایشه ^{از}
 چرا چنین نیست بخواهر من ماریه قطیده داده ^{معه}
 چگونه خود نیست میدهد ثالثا اگر شجره ^{نست}

طاهرات حضرت عداوت باخص و بجهت مبداء شنید
 دخیل بر سفیان و در خیر حق را خطیب بود و اولی
 عداوت و خصومت بر دلاویه بر ابن الحنفیاء و
 نجاشیه و حفصیه از میان نه زجر او السلام علی
 من اتبع الهدی و یفریحی نماید بر اصحاب علم و عرفا
 و ارباب معرفت و ایمان و اتحاد یکدیگر بر محبت
 علم بدیع و قواعد بیان منحصرا بشیوه النبیه خطبه
 رد الخمر علی الصدق معنوی بنو فرس منزه اند کرد
 سوره خداوند متعزیز و قهار الحقیقه شد است
 و بر نود اما ملایمت بشوند و طبعاً شامانقت
 چش قبول ضرب الله مثلاً للذین کفروا من ذریه

لوط کانیا حضرت عبد بن عباس را ضایعین خوانند
 فلم یعبا عنهما من الله شیئا و قبل ادخلا النار مع الذین
 و ضرب الله مثلاً الذین کفروا و کذبوا علی رءوسهم و کذبوا
 بن رزن و موصی حضرت موسی مقابله و مجادل نمود و
 و لا فیه الا بالله العلی العظیم و نزل الله التورین الاول
 الی النبی الخ التور و الصراط المستقیم
 از فرستاده شما این بود که ابا زید علما و امرای امامیه
 ایشان و منزل ایشان اشرف است با حجه طاهره
 الانبیاء الخ ادا بیقر و ثبانی عقل با
 و احبنا و افراد ترا چند داشت اول ابی که شما نسب
 و اثبات التجا و بناه کرده شد و خود افراد تجا و عصا

و ضرب الله مثلاً الذین امنوا
 از کائنات و بنی عبدیه و بنی الحنفیه
 و یحیی من فرعون و علیه و یحیی من القوم
 الطالین تا اخر سوره که اگر ملایمت
 و دمی خدایند شما را جواب داده
 و دفع ابرار و دفع الضعفاء و شما و شما
 شما و از فرموده که هر کس بجهت برود
 مناجات ایمان و صدق گفتار و محبت
 کرد از نیست و کذب و کذب و کذب
 که و کذب گفتار و بطلان کرد و کذب
 که با خنقا و طایفه مسلمان زود
 طاهرات انبیا با معرفت و عصمت از
 زنا و بخران از ضایعات عصمت داشته
 باشند و اما ان عقبتان بلوت ضایع
 کناه الرده شده باشند و وضاحت ظاهر
 حضرت رسالت بجدید تو خدایان
 بودند و

ایشان کرده باشد زیرا که اگر خالی و عاقل باشند انجا
و بنای چه روزی دارد و لعل شما از این وجه جواب بگویند
که این اقوال از ان باب نزل و موافقت با حضرت است
هزاره که این حضرت ابرهه را در مقابل علی بن ابی طالب
و قریش بنده تصدیق نماید در این خصوص میگویند
اغراض از این وجه میکنند و بقیه وجه جواب میگویند
شاید بعد از بیان وجه بعد از بوجه ثابت شوند
انکه اصل قول ایشان در حجره طاهره انحضرت دخول
عصیان و مخالف حکم صریح قرآن است زیرا که ما نزد
و دوران میدهند دخول ایشان را در حجره طاهره حضرت
این وجهی بعد بیان هر یک از بوجه و اعیان این خط

میگویند

میگویند که میگویند که امیران از بوجه محمله و انقضای
خالف و لعل بعد از تحقیق معلوم شد که از جمیع وجه
خلاف برده پس میگویند که حجره طاهره از میان چنان
حضرت ملوک حضرت برده یا خبر و بر فرض بودن با
بر ملک حضرت بعد از وفات یا خبر و بر فرض
نماندن بر ملک حضرت ایا بعد فعل بر رفته شده و ایا
شده این جمیع میگویند و ارفیقید بیت المال
شده است پس اگر بگویند بر ملک حضرت باقی ماند
لازم است اذن حضرت و اذن حاصل شدن ارفیق
انکه خداوند میفرماید لا تدخلوا بیوت النبی الا
بذنکم و اگر بگویند ملوک و رفته شد یا رجوع
المال

میاین نمود میگویم باذن صاحب خانه لازم است
 داخل شدن و اما تصرف مالکانه و در علاوه
 بر اذن دخول دلیل بر تملک و راه تملک مالک
 الملك لازم است اما صورت اولی و لزوم اذن دخول
 بدلیل قول خدا تعالی لا تدخلوا بیوتنا حیث
 نستم و تسلموا علی اهلها ذلکم خیر لکم لعلکم تذكرون
 لم یجدوا فیها احدًا فلا دخلوا حتی یؤذن لکم
 قبل لکم ارجعوا فارجعوا هو اذ لکم والله متبعا
 علم و حال اینکه هیچیک از استنباس و اذن آوردن
 با قیام میاین با بعضی ایشان نیز حاصل شد
 علاوه بر این تملیک با تمکین حاصل شد از آن
 لکن

اگر در باب بگویند که چنین با اذن و حصول تملک و تملک
 حجره ظاهر شده اند زیرا که عایشه و حفصه از آن ^{فرا} داخل
 میگویند اذن ایشان نمیباشد بعلت آنکه اگر منقول ^{شد}
 من از اعیان و قهت آن بر وجان شمع میرسد و باقی ^{خیزد}
 واحد از داده ابا انکه بقیه بجزت فاطمه و حفصه ^س
 میرسد علی الخلاف بین فیهما الفریقین و کیفا
 کار از هر یک از وجان شمع اذن حجره میشود ^{بالقطع}
 نوعی حجره سبک مداع که قریب بنزد شاه باشد میرسد
 و حال آنکه فاطمه اشخاص میشود و الفریقین چهار ^{است}
 و بعد از آنکه هفت شریک او باشد و خود صاحب ^{بودن}
 مالک بودن عایشه و حفصه بقیه و شریک حجره ظاهر ^{فرا}

در نزد این دو جان حیرت و در نزد بعد از آن ^{نخست}
 و بالقطع قیمت و مغرور شده بود و تصرف هیچکس از
 شرکاء در آنست که نمیتواند باشد الا باذن همه شرکاء
 و حال آنکه حاصل شده قطعاً این در صورت آن
 و اما در صورت دفع عیب المال مشکوک و شرکاء
 بیشتر و امتناع تصرف اقوی و جدا و قسمت هر یک ^{از خود}
 چند و حوصله مرغی با که جز لا یغیری پیش از این ^{شده}
 داخل شدند و چه وجه تصرف مالک است ^{مکمل}
 نظراً بفقرات که عرض شد و بعد مشروح و راه درستی
 برای دخولشان بنظر می رسد و شبهه غصب عدل ^{مرد}
 اگر فی الواقع شما و جمعی صحیح در انحصار دیده باشند

اعلام فرمایند تا من قبول کنم علاوه بر این تقاضای دیگر
 تصویر پناه و استیجاره و بیوی با این همه عیوب و موانع ^{خدا}
 مذکور شد بعضی آنها و اگر عرض شما اینست که بخین
 استیجاره و پناه معنوی باطنی فساد کردند و ملحق ^{مستحق}
 بروح مقدس الخیر شدند این تقسیم از استیجاره
 خصوصیت مکان را لازم ندارد بلکه در هر جای ممکن
 ربه و الحاصل بر حسب قواعد عقل نقل شده و ^{حق}
 استعمل نمی رسد ام لعل شما فهمیدید باشد
 آنکه دخول ایشان در حق ایشان در محرم ^{مستحق}
 و صارت بود از راه دیگر علاوه بر ما سبق ^{اینها}
 مستغنا و بی بود از آنکه خداوند میفرماید یا ایها الذین

لا ترفعوا أصواتكم فوق صوت النبي ^{صلى الله عليه وسلم} كما رفعوا أصواتكم فوق صوت الله
 أعمالكم وإنهم لا يرفعون وأنتم ^{صلى الله عليه وسلم} وراية ^{صلى الله عليه وسلم} دبركم ^{صلى الله عليه وسلم} ما يدان
 الدين بناء ^{صلى الله عليه وسلم} من وراء ^{صلى الله عليه وسلم} الحرج ^{صلى الله عليه وسلم} انكم ^{صلى الله عليه وسلم} لا ^{صلى الله عليه وسلم} تعلمون
 معلوم ^{صلى الله عليه وسلم} شد ^{صلى الله عليه وسلم} خداوند ^{صلى الله عليه وسلم} نه ^{صلى الله عليه وسلم} فرمود ^{صلى الله عليه وسلم} است ^{صلى الله عليه وسلم} ارضا ^{صلى الله عليه وسلم} ايكند ^{صلى الله عليه وسلم}
 فوق ^{صلى الله عليه وسلم} صدای ^{صلى الله عليه وسلم} حضرت ^{صلى الله عليه وسلم} و ^{صلى الله عليه وسلم} هکذا ^{صلى الله عليه وسلم} مانی ^{صلى الله عليه وسلم} کرده ^{صلى الله عليه وسلم} است ^{صلى الله عليه وسلم} اندک
 حضرت ^{صلى الله عليه وسلم} از ^{صلى الله عليه وسلم} غضب ^{صلى الله عليه وسلم} حجره ^{صلى الله عليه وسلم} و ^{صلى الله عليه وسلم} یقین ^{صلى الله عليه وسلم} است ^{صلى الله عليه وسلم} که ^{صلى الله عليه وسلم} عایت ^{صلى الله عليه وسلم} است ^{صلى الله عليه وسلم} او ^{صلى الله عليه وسلم} حق
 حضرت ^{صلى الله عليه وسلم} و ^{صلى الله عليه وسلم} آنچه ^{صلى الله عليه وسلم} متعانی ^{صلى الله عليه وسلم} با ^{صلى الله عليه وسلم} حضرت ^{صلى الله عليه وسلم} است ^{صلى الله عليه وسلم} و ^{صلى الله عليه وسلم} حال ^{صلى الله عليه وسلم} چنان
 و ^{صلى الله عليه وسلم} بعد ^{صلى الله عليه وسلم} از ^{صلى الله عليه وسلم} زمان ^{صلى الله عليه وسلم} لازم ^{صلى الله عليه وسلم} و ^{صلى الله عليه وسلم} افتد ^{صلى الله عليه وسلم} حال ^{صلى الله عليه وسلم} حکم ^{صلى الله عليه وسلم} صریح ^{صلى الله عليه وسلم} ابان ^{صلى الله عليه وسلم} فرمود
 است ^{صلى الله عليه وسلم} حضرت ^{صلى الله عليه وسلم} رسالت ^{صلى الله عليه وسلم} لازم ^{صلى الله عليه وسلم} و ^{صلى الله عليه وسلم} واجب ^{صلى الله عليه وسلم} بوده ^{صلى الله عليه وسلم} و ^{صلى الله عليه وسلم} میباشد ^{صلى الله عليه وسلم}
 است ^{صلى الله عليه وسلم} و ^{صلى الله عليه وسلم} پس ^{صلى الله عليه وسلم} محکم ^{صلى الله عليه وسلم} لا ^{صلى الله عليه وسلم} ترفعوا ^{صلى الله عليه وسلم} اصواتکم ^{صلى الله عليه وسلم} صد ^{صلى الله عليه وسلم} بلند ^{صلى الله عليه وسلم} کردن ^{صلى الله عليه وسلم}
 نیست ^{صلى الله عليه وسلم} تا ^{صلى الله عليه وسلم} چه ^{صلى الله عليه وسلم} رسد ^{صلى الله عليه وسلم} بحد ^{صلى الله عليه وسلم} و ^{صلى الله عليه وسلم} برودن ^{صلى الله عليه وسلم} کلمات ^{صلى الله عليه وسلم} و ^{صلى الله عليه وسلم} نبی ^{صلى الله عليه وسلم} و ^{صلى الله عليه وسلم} معا

بگو

بالای ^{صلى الله عليه وسلم} سر ^{صلى الله عليه وسلم} حضرت ^{صلى الله عليه وسلم} و ^{صلى الله عليه وسلم} حال ^{صلى الله عليه وسلم} آنکه ^{صلى الله عليه وسلم} مقتضای ^{صلى الله عليه وسلم} مفهوم ^{صلى الله عليه وسلم} و ^{صلى الله عليه وسلم} وفق
 و ^{صلى الله عليه وسلم} قیاس ^{صلى الله عليه وسلم} بالا ^{صلى الله عليه وسلم} و ^{صلى الله عليه وسلم} بر ^{صلى الله عليه وسلم} حرام ^{صلى الله عليه وسلم} بود ^{صلى الله عليه وسلم} غیر ^{صلى الله عليه وسلم} قی ^{صلى الله عليه وسلم} و ^{صلى الله عليه وسلم} بلند ^{صلى الله عليه وسلم} کردن ^{صلى الله عليه وسلم} صدای ^{صلى الله عليه وسلم}
 و ^{صلى الله عليه وسلم} کلمات ^{صلى الله عليه وسلم} رسول ^{صلى الله عليه وسلم} زیرا ^{صلى الله عليه وسلم} که ^{صلى الله عليه وسلم} صدای ^{صلى الله عليه وسلم} کردن ^{صلى الله عليه وسلم} قبر ^{صلى الله عليه وسلم} را ^{صلى الله عليه وسلم} این ^{صلى الله عليه وسلم} حضرت ^{صلى الله عليه وسلم}
 دشنام ^{صلى الله عليه وسلم} و ^{صلى الله عليه وسلم} ضربت ^{صلى الله عليه وسلم} نسبت ^{صلى الله عليه وسلم} بکلام ^{صلى الله عليه وسلم} و ^{صلى الله عليه وسلم} لا ^{صلى الله عليه وسلم} تقبل ^{صلى الله عليه وسلم} لها ^{صلى الله عليه وسلم} اف ^{صلى الله عليه وسلم} پس
 با ^{صلى الله عليه وسلم} حصول ^{صلى الله عليه وسلم} از ^{صلى الله عليه وسلم} او ^{صلى الله عليه وسلم} و ^{صلى الله عليه وسلم} در ^{صلى الله عليه وسلم} سایر ^{صلى الله عليه وسلم} اما ^{صلى الله عليه وسلم} این ^{صلى الله عليه وسلم} حجره ^{صلى الله عليه وسلم} طاهر ^{صلى الله عليه وسلم} نظر
 بمن ^{صلى الله عليه وسلم} طرف ^{صلى الله عليه وسلم} و ^{صلى الله عليه وسلم} مفهوم ^{صلى الله عليه وسلم} آنکه ^{صلى الله عليه وسلم} کلام ^{صلى الله عليه وسلم} نه ^{صلى الله عليه وسلم} حضرت ^{صلى الله عليه وسلم} و ^{صلى الله عليه وسلم} حق ^{صلى الله عليه وسلم} بالا
 چنانکه ^{صلى الله عليه وسلم} معلوم ^{صلى الله عليه وسلم} شد ^{صلى الله عليه وسلم} و ^{صلى الله عليه وسلم} کلام ^{صلى الله عليه وسلم} بدلول ^{صلى الله عليه وسلم} الدین ^{صلى الله عليه وسلم} در ^{صلى الله عليه وسلم} دنیا
 این ^{صلى الله عليه وسلم} فرمایش ^{صلى الله عليه وسلم} شما ^{صلى الله عليه وسلم} برخلاف ^{صلى الله عليه وسلم} مدعی ^{صلى الله عليه وسلم} و ^{صلى الله عليه وسلم} مقصود ^{صلى الله عليه وسلم} شما ^{صلى الله عليه وسلم} نیست
 چنانکه ^{صلى الله عليه وسلم} دانستی ^{صلى الله عليه وسلم} این ^{صلى الله عليه وسلم} صورت ^{صلى الله عليه وسلم} النجا ^{صلى الله عليه وسلم} و ^{صلى الله عليه وسلم} پناه ^{صلى الله عليه وسلم} و ^{صلى الله عليه وسلم} استجاده ^{صلى الله عليه وسلم} با
 شرایط ^{صلى الله عليه وسلم} و ^{صلى الله عليه وسلم} دفع ^{صلى الله عليه وسلم} موانع ^{صلى الله عليه وسلم} مستلزم ^{صلى الله عليه وسلم} حجاب ^{صلى الله عليه وسلم} و ^{صلى الله عليه وسلم} مقتضای ^{صلى الله عليه وسلم} عینا
 و ^{صلى الله عليه وسلم} کسی ^{صلى الله عليه وسلم} را ^{صلى الله عليه وسلم} نمیرسد ^{صلى الله عليه وسلم} که ^{صلى الله عليه وسلم} پناه ^{صلى الله عليه وسلم} برده ^{صلى الله عليه وسلم} بحضرت ^{صلى الله عليه وسلم} رسالت ^{صلى الله عليه وسلم} بالا

استیانه مبارکه انحصار جساد و بی خبری نماید
 عرض شد والسلام از سر ایستاد ما این بود که
 حضرت شیعه واضح نمایند که عرکشان و عمر خودان
 اگر چه در این باب و کافعل عوام و جهال شیعه
 از قدره الرضای و منشاء و مبدأ انجیل و یکت و راد
 شیعه ذکر نشده است باید اینهم میدانند که بزرگ
 انجیل که عریده است و مقصود عایان و اعلان
 و فعل نیز مخوفه که غرض اصل بانی ازین است و مو
 اساس کدام عریده است چنانکه در مرتبه این عریده
 تقلید امثال و اقران و ناسی عجیبی نالان و سید
 داعی و باعث و امید دارند چنانکه بسیار از سوره

محسوس و فعل از من کنند محسوس مناجات با و واجد از سید
 ساز و ده هل در مقید مشایخ و اموات خود و از فحش آن
 و مانند اش از فحش بالایی با هماد و شب نور و عجم
 چنانکه شیعه از خضر و آسمان و مثل کره آب با نزل
 بر از با هماد که چه انداختن و بخوابن امور که هیچکس
 بقاعده و شیعه نیست و لهذا شیعه میگویند مرگ
 که تا نال حسین بر علی میباشد و بعضی دیگر میگویند
 غیر خطاب رضوانه علیه خلیفه دریم است و بعد از
 هنوز در خواص از شیعه انجیل محسوس نیست و الا
 فی الحقیقه عرض من خطاب باشد از رجال خارج
 با باید بلا فحش مخالفان باشد با شیعه صلی الله

نسبت به اهل بیت نبوت صادر و وارده شدن باشد و چون
 این دو فقره بر فرض تعلل قصد وارده ایشان ^{مقتضی}
 مقصد ایشان اختصاص بعزیز دارد زیرا که در صورت
 زمان خلاف امری حادث نشدن با کما اگر چه غیر محال
 باشد باینکه این امر و ناسپس اینها را و برگردانده است
 باید او اولی و اقدم باین عمل شایع باشد و بعد از آن
 فرقه عثمان بکلیان باشد پس باید حضور ائمه کرام
 را استیذان باشد ^{نص} ناصر هر چه او اگر امر و هم باشد
 باید غلبه اخبار از زمان یا حضور عثمان باشد ^{مقتضی}
 و پدرش و عید الله بر خانه و عمر بن عبد الله بن عباس
 از احوال باشند زیرا که ظلم ایشان نسبت با آن ^{است}

ابریح و انهم را که قریب با جماع فریقان است و الحامد حقیق
 است و آیت این ناسپس و بنا معلوم نیست و ثانیاً این امر ^{مقتضی}
 دو ساء و در آن مادی و ساء شرع باقی مانده زیرا که حکم ^{مقتضی}
 و حکمت در مقام بلائی بر مبع و نهاده و بیست و چهار
 جاری میشود و با هم ماه و بیع الاول و ساء و پادشاه
 و حکمت در کجه و باز دارند می کنند و تهدید و ترغیب
 شد بدینا بد که اگر مرکب چنین اعمال شوند ^{مقتضی}
 نسبت بر یکدیگر احکام سبب شایع جاری میشود
 و آن بعضی از اخبار و عقلا اگر مرکب شوند با جماع
 هر چه سبب و اسباب باشد و در پرده و خطا ^{مقتضی}
 از هر چه در فعل باید مرکب باشند و نه در ^{است}

شرع و عرف و مدح و عقوبت این و نهضت او را علم و احسان
خودشان ملتفت خون پیا شنید و ثانیاً علی الفاعل
باید میدان و متاع صد و در این عمل بر حسب ^{فرا عقله}
و شرع غیر اصل و مقصد او و مومنان این است
و بانی بنا قصدش غیر سعادت بوده زیرا که قتل ^{و از} او
موجوده بدست نجات و غیر این عیب و تقبی در کرده
و هیچ اول بوده است بنا بر بعضی تراویح اوقات رضا
نجات و این عیب و دو نفر اوقات این حضرت ^{الاستاد} سید
و سپید شباب اهل الجنة حسین ^{بر علی} علیه السلام
و اولاد اهل بیت و اصحاب انجیل او را که یکی غیر سعادت
حرکت این کاهل است که باشد از فرموده که قتل او ^{است}

اعلم

اعضای این در مایهون را قطع ضمیمه نوزد باشد
با که بعضی از اعضا طمحه بدن عامه بفرمانند بر بعضی
در کتاب در العین فی اخذ ما بالحی و الشیخ الجلیل
حال الذی سبط ابن جوزی در تذکره الخواص و لکن
بر سبب ذکر روحان و اشعر شده با که تفصیل
اگر قتل و خارج این بر حضرت حسین ^{بر علی} علیه السلام با خضت
و احوال متعذر شدن لعل ترک این فقره بنی در رابطه
اضداد باشد و با جمله چون قتل و عرفی عمر سعادت
در این راه بوده شاید با توسط او فرود رسیده باشد
که هر ساله در میل این فرموده و بعد از این عمل و این عمل
صحت ثقی و تیرید قلوب او را بر مصیبت ^{در این}

بیش و اولاد و اصحاب و طلب اموال و سپی و داری و ^{هدی}
بیت رسول بخناد و کرد ایندن در کچه و باز از ^{الاحسن} ^{الاحسن}
و العذاب من کان الی يوم الحساب ای براد
مومن با ایضاف اگر فی الحقیقه و نعم مقید ^{بما}
نفس نباشد فی الحقیقه و در دین نباشد ^{بما} ^{بما}
اشخاصی نباشد که بقیون بعض الکتاب و کفر ^{بما}
بعض را باید سیر او علینا ظاهر و اند ^{بما}
و دلشکی نماید از اینکه جمعی از عوام نادان ^{بما}
اعتنا با احوال و احوال ایشان نیست چو با ^{بما}
بسیوزانند با اسم عین و میور بدون اینک ^{بما}
برای این اسم میاور باید با اینکه ^{بما} ^{بما} ^{بما}

محقق موضوع نخواهد بود و بر فرض محقق موضوع ^{خارج}
ایستل میسر از اثر و ترتیب اثر بر موضوع خیالیه ^{بما}
و اصلها در حزن و اندوه و مسند و ^{بما} ^{بما}
و طلب و اسر و صرف در باب رسول خدا و افلا ^{بما}
و سوز ایندن قلب منور نمیشود مگر فقر و ^{بما}
پیغمبر تصدیق بخاری و کتاب منافع در باب ^{بما}
قرامه رسول خدا و در باب رسول و در باب ^{بما}
فاطمه و فاطمه بضعه من الغنیه فاطمه ^{بما}
من اداها فاطمه انی ضایع که تمام خبر محل از ^{بما}
در جواب سید محمد محمد فی الری میگردید ^{بما}
او صحیح بخاری در ضایف فاطمه از عروه ^{بما}

و در مجلد هفتم در کتاب وصایای ائمه و در باب اول
 و کذا که در مواضع دیگر از آن در سایر طحا و کتب
 معتبره در باب مطالبه فدا و حسن خیر حضرت ^{علیه السلام}
 در حدیث طویلی که آخرش در حدیث اول اینست که
 فابی ابوبکر ان یدفع الی فاطمه منها شیئا فوجدت ^{طهر}
 علی ابی بکر فی ذلك فمخبرته فلم یکنه فمخبرته ^ش
 بعد اینها رسول الله ص استه شهر فلما فرغت ^{فما}
 زوجها علی ^{و در حد} لعلکم یزین بها ابوبکر الحدیث
 ثانی اینست فمخبرته فاطمه فلم یکنه فمخبرته ^{حد}
 عهد کردم در اول رساله که اگر غیر طحا و کتب ^{معتبره}
 شما حدیثی نقل نکنید و این کتب نیز آنچه ^{حدیث}

بنسیم نقل نکنیم لهذا نمیکویم در ظاهر اشاره سازیم
 یا باز و بهیچوی مبارکتر و آشکینند یا سبکی ^{بصورت}
 زینند یا حدیثی با سطر کردند لکن عبدلر صریح
 در حدیث مخوفه و غضبناک و مکدر شد از دیگر
 دیگران و بهر ما این صریح رسول خدا که سبکی او را
 مخوف کند یا بغضب یا در این حدیث که حضرت
 رسول خدا را مخوف نمود و بغضب آورد و از دست ^{کرد}
 چرا اصل است دعا و التماس نمکنید که بواسطه ^{خون}
 و غضب و این فاطمه پیغمبر خدا را مخوف
 و غضبناک و از دست نکند و کذا که ای برادر ^{مخوف}
 بشوید از عبادت خیالیه هواشه و مخوف ^{نمید}

از اینکه امیر المؤمنین علی با آنها فضایل و مناقب
 و سبقت در اسلام و ثبات در غزوات و جهاد با
 و تحمل صدمات در رضای خدا و در اولاد و صلوات
 اصحاب پیغمبر بر بی احترامی و بی اعتبار باشد چنانکه
 در ذیل حدیث اول از وصایت کیفیت فاش کرده اند
 و نیز مخزون بنی امیه را دانسته علی ابن ابیطالب را کائنات
 برسد که معویه در مقام طعن و تخریف در حق
 با بر مسلم خولانی و سنان بن ولید را بختیست
 بقیات کائنات بنی صفیاء و حق و اولاد و صلوات
 کالبجر الحشوش الخ و ابی نصر مخزون بنی امیه
 معویه بجای برسد که بنی امیه را که حکم و جوی بکنند

حضرت علی بن ابیطالب حبیبین و عهد بن الحنفیه
 ابی بکر و مالک اشتر بر شمار بعد از خطبه جمعه
 در قنوت نمازها و مجالس سب و لعن کند و این حکم چنان
 نفوذ پیدا کند که مثل نماز و خطبه جمعه واجب نماز
 و معمول دارند و در جمیع بلاد تا زمان خلافت عید
 القدر و صی الله عنه بنامند که او هزار و شصت و هفت
 معویه نماید از بعضی بلاد و در بعضی دیگر از بلاد
 بود تا زمان خلافت بنی عباس مع هذا کلامه احدی
 معویه که در پیش فریاد بگشتند که ان غدار است
 بد کفرین و سب و لعن میباید بلکه مایست
 و در وقت بر این عمل شنيع و اجازت نمی شمارد و چنانکه

مخزون نمیشود و این که خود معجزه با امیر المؤمنین ^ع
و اصحابش با کرمه اصحاب پیغمبر مانند حجر بن عدی ^{کذا}
و اصحاب صبا الحسین او بعد از عهده و ایمان مغلظه
و مانند عمرو بن الحارثی صاحب رسول خدا
و امثال ایشان از پی حضرت و غیر ایشان از پی ^{بنی}
علی بن ابیطالب ^ع و اصحابش و کذا ^{با حضرت}
این علی علیه السلام آنچه کرد از منافقان ^{معا}
خدا و رسول ^ع و آنچه پیش رفت با حسین ^{علیه}
و اولاد و عیال و اصحابش کرد که هر چه توان ^{کرد}
رسیده است و کذا آنچه بقیه خلفای بنی ^{بنی}
عباس کرده با اولاد و دو سه رسول خدا ^{که هر}

و ضرورت رسیده چنانکه هشام بن عبد الملك ^{بن}
علی بن الحسین را بعد از قتل و صلب و اسود ^{شد}
و کذا ^{لک} سایرین با سایرین که اغلب این ^و
که پی عباس سادات و اولاد رسول زنده ^{در}
نیاهای گذشته ^{الان} در بغداد و نواحی ^{بعد}
موجود است سخن و اندوه اظهار میکنند و ^{علیه}
این ظالمها ملافت و ملافت نمیکند با کرمه ^{بنی}
اگر ببینید که کسی ملافت و ملافت کند ^{با}
افعال و امثال و می شود و بد میگردید ^{مگر}
رسول نقد و حبیب و سنک و کذا ^{خیال}
نسبت با سایرین از خاندان یا خلفاء ^{باشد}

فند ندارد مگر بغير نفروده است ^{الغالب} ^{فكر} ^{فكر}
 كتاب الله وقرآن ما ان سيكتمها بالرضا والبدك
 نفروده مثل اهل بيتي كمثل مغفلة من كبرها
 غي ومن يخاف غمها غرق مكر خداوند در كلا
 مجديش نفروده آثار بد الله بديب عندك
 اهل البيت وظهر مكر نظير مكر خداوند در حق ^{المتان}
 مجتهد رسول نفروده قبل تعالوا ندع انسانا
 وفسنا ثاونا فكر وافتينا وافتيناكم ^{فصل} ^{فصل}
 لعنة الله على الكاذبين مكره دغ اذان وطمعون
 الطعام على حبل الح مكره تمام موره اهل افراز ^{فصل}
 باجماع فریقان مكر خدا نفروده واثم الفرق ^{مكر}

خدا نفروده قبل استياكم اجرا الا المودة في الفرق ^ص
 اگر ايات و اخبار صحیح اجماعیه متواتره متعلقه ^{بطلب}
 که احادیث فریقان محال انکار ندارد بخلاف نفی ^{کفر}
 این مختصر کتاب بسوی میشود و از برای منصف ^{انصاف}
 افضل از انهم کافیت و كذلك خلاط این ایتا
 نیز آنچه بعد از آن بلکه ضرورت رسیده اگر خواه ^{مقتضی}
 بسوی کتاب بسوی نیز کفایت نمیکند و هر ^{از طرفین}
 اگر تتبع در کتب معتبره و آثار خود اشتباه ^{استند}
 چرا منائر نمیشود و چرا محزون نمیشود مگر در ^{بجهد}
 فرقی میان شیعه و سنی میباشد مگر در ^{بجهد}
 نیستید بلکه اطاعت او امر الحقیقه ^{و شیعه}

هست برادرش شجره عداوت شخصی با کسانیکه در ^{مسجد}
سال پیش برده اند نذرند و اخلاص هوای نفس نند
با کس نندارند اگر چه ضرورت رسیده حتی در کتب
سلوک و فقا و بعضی از طالبان دنیا و پادشاهان ^{سین}
از خدا حضرت رسالت بنده با شما چه دشمنی ^{نشد}
با اهل فرار و پشید سال فلاح ابرم و فضا ^{و ایا}
لما يحب و يرعى و بالجلد و الله المالك المدرك ^{المشقم}
الذي فلق الحبة و بنمى النبتة که کتب جمع علو
بلا استثناء نمودم و تتبع جمیع مذاهب ^{امثال}
و دلایل هر طایفه اهل اسلام را ^{احضرا}
و تحقیق کردم بخوبی که اهل هر مذهب را ^{در}

خود را ندان و اعتراف نموده و بنمایند زیرا که اهل هر مذهب
مطالب علمی خود را از مقلدان و تحصیل نموده و همیشه ^{بنده}
حتی اهل سنت و جماعت به اهل شریعت ایشان ^و
اهل سلاسل طرفت ایشان مانند یکا نشو و فری
ورقاعی و نقیصه و نظایر ایشان مع ^{نقد}
براسطه استقصاء و تتبع در صحاح و کتب شما اثبات
حقیقت مذهب شیعه و رفع شبهات وارده بر ایشان
کرده بد برای حقیر از تعلیم و تعلم هیچ عالمی و تتبع ^{در}
کتابی اثبات این مطلب و رفع شبهات از ^{حال}
هم تعصب ندارم بدون فیس و شاید اگر آنچه
این سال عرض شده در این مطالب برای شما ^{مفید}

باشد و صفت کشیده شریف بنا و بد بشینید
 تعصب و عنان با که بطریق برادر و اخلاص صحبت
 نافع شهادت بشوی و التیام خاتمه در بیان دیگر
 و با خصیصه دد و صد جواب را بآن مرفوعه در خانه
 مرا سله شما برآمده و انرا خاتمه رساله فرموده
 در بیان جواب را بآن مذکوره در عرضیه مدرسون
 و استیفاءش بآن آيات بر فضیل اصحاب رضی الله
 عنهم چون بآن آيات در طائمه عرضیه در خیر
 مطابقه جواب با اصیل عرضیه چنانکه در آیه
 معولدا شینه بر حسب قواعد فصاحت و رعایا
 مقتضای حال و مقتضای قواعد مناصره الیه

رعایت اینرا بشود چنانکه دانسته خواهند داشت
 عرض بشود که شما استکمال و مناصره و قواعد
 منطقیه است زیرا که اول آيات کلام در طائفه
 ندارد زیرا که اگر شعبه مطالفا میگردید فصل اصحاب
 باشد احتیالی در بعض آيات مرفوعه مدرسون
 باشد تا باینکه اگر شما فقه باشد که مطالفا مدرسون
 حضرت رسالت متخی این تجدید باشد با غلبه و طاعت
 آنکه کاتب از طرفین ممنوع است نه شما و نباید بفرمان
 همه خوب و مملوع خداوند و حضرت رسولند
 شعبه میگویند هم مطرو و مقتضای قضایا
 کاتبه سالبه با وجوب که مرتبه موید سالبه و کاتب

استکمال باین آيات که فرموده
 بر طایف قاعده

طبعیه و هر چه در مایه فیض و تقید است از طرفین
 بلکه فیضی شایسته از آن است و در آن محل تراشیده
 معین معلومند و از برای شمع و آه سینه کار
 ادا اهل سنت و جماعت و در آنکه فیض هر فرد
 اشبات کلی کفایت میکند و اینقدر از کمال
 و احیاء و احادیث منقول از اصحاب و تفاسیر
 جمیع اهل سنت و جماعت نقل شد و در فطرت سابقه
 اگر کسی بگوید ده نفر معین ادا اهل با و در کمال
 یا نیزه و سنجید و احیاء و متواتره صحیح تر است
 بر فو جاعنی عموماً ادا اهل ان بلد یا می تواند
 مدعی اول که فو ده نفر را ادعا نمود و بعد از آن

اینها

با الهام با خدا و در آن از خوبی اولاد و اهل سنت
 نماید بر خرد آن ده نفر را باید بدلیل خوبی آن ده نفر
 با الهام و اشخاص هم از قول خبر سایر و حکم
 در کند فعلی هذا فرض لالت این آيات
 قدر صحابه شمع و سیکر و در فو اشخاصی بسیار
 که از اهل ان وفات مخالفان ایمان و مصاحبت
 انصاف و عدالت او ایشان بنظر و فرسیده با
 و با انجم از عام و خاصه تمام مرئوسین بخیر
 و مدد و کبر و جبر و صفت ایمان و عدالت با
 نمایند با کبر نص صریح آيات و صحیح از احیاء
 بسیار عاقل و فو منند و کافر شدند و کرا

چنانکه قبل از این بیان بعضی را نمودیم این جواب ^{مختصر}
 کلمات شما ^{مکمل} تفصیلی اما از این اول
 نا اجماع شما ذکر کرده است و غرض صراط المستقیم
 در ذکر کفار و منافقین است که طعن بر رسول ^{اصحاب} و
 مبرهنند بسبب انحراف از فقه بلکه بعضی گفته
 سبقت برای ستم از قول ایشان است مستفید
 و بنا بر این باید این آیه قبل از قول ستمها از
 و نصیحا و اوصاف فتن را اصحاب مانند عبد الله ^{در سال}
 و اصحابش نازل شده باشد و اشاره بکفر و فتن ^{ایشان}
 باشد و ذکر ايات و منافقین و واقعه زید ^{از قرآن}
 مثل این نمودن و جمله از سبب آن نیز در خبر ^{معاذ}

میشود که خداوند خبر داده است از حال شما ^{فغان}
 و کفار که بعد از انحراف شما از پند ^{حسان} تقدیر
 میکنند و نیز برای پیغمبر در جواب ایشان چنان
 فرمایش کن و اینهاست مدحی که شما مقبول ^{بند}
 در این آیه ذکر نمائید برای اصحاب ^{بند} پند
 صراط المستقیم است و لا یفرحوا به هدایت میکند
 بخواید التمسید نیز میگویم خداوند هدایت ^{میکند}
 بخواید و لوسی سال بعد ازین اولی ^{در سال} ظهور و نصیحا
 با کمال و لوسی هر سال بعد و اولی هر ^{صالح} در بعضی
 چه دخلی موجود بین میان خطاب از ما بنا ^{در سال} آنکه
 یعنی هر که خواهد شما خبر دهید اگر کتب ^{بر تعداد} و کتب

جنب بر فرض قیام و غیاب من ^{آن} و در حق ^{آن}
 ما بین آیه و کلام بر فرض این می کند زیرا که ^{آن}
 معلوم می شود تا زمان نزول آیه ^{آن}
 و در ضلالت بوده حال میفرماید هدایت می کند ^{آن}
 بخاهد و حال آنکه قطعا و ظاهرا و باطنا ^{آن}
 و نسبت به کلام دارد بر این فقه که ^{آن}
 مطابق است با بعضی با الله و مقهور است ^{آن}
 باری خدای عجب است شما که زیاده از هر آن ^{آن}
 مدح صریح واضح اصحابی گذاشته و باین آیه ^{آن}
 استنادهای فرموده اند لا اقل از اینکه آیات ^{آن}
 از این آیه نمایند که ^{آن}

شهادت

شهادت علی الناس لا یزول کلام ^{آن} خبر می دهد از ^{آن}
 آنچه و غیر این آیات و استدلالات نماید و این ^{آن}
 در سوره بعد معلوم می شود که از جمله کلمات ^{آن}
 عن قبلهم الخ بعض مؤمنین بوده اند زیرا که ^{آن}
 و ما جعلنا القبلة التي كنت علیها الا لیعلم ^{آن}
 الرسول من ینقلب علی عقبیه ^{آن}
 اسمعیل بخاری من عرشد استقلین ^{آن}
 عقبیه ^{آن}
 تعالی و تبارکی و تعزیز و سلام و بورد ^{آن}
 و این معارف و عبادت بر احمد بن حنبل و امثال ایشان ^{آن}
 بعضاً ام کلاً اجمالاً و با فیضی لا یغیر ^{آن}

شدن اید و از اینها گذشتیم چنانکه خود چنانچه
 که در پی رفو فرموده دل الامر علی ان النبی و الهما
 و الاصل و الخ اوله و اوله و اوله و اوله و اوله
 بر این مطلب ندارد و در تفسیر همین آیه در حدیث
 حدیثی مذکور است که از بعضی اشکالات در
 برای مناسب است و اگر میل دارد شما خود رجوع
 تا بنا ندانیم چنانکه تا که فرموده اید ما بر این قصد
 منه الی بن الایام و فای فهم این چه نیست عظیم
 ما غیرها و در حق فاجرو و شتاب و حریف بر امر
 انظار هر امر فرماید بر اینست و هر یک از اینها
 بی اشکال نیست اما الاول فلا مقتضا علی ان يكون الاول

معا بر الله است و این معنی که اول سر کرده باشد بعد از
 و حال آنکه قطعاً اینها نیستند بلکه هر یک از اینها
 زیرا که خداوند از این طریق با افعال عظیم و هر یک
 با امر الله است و این است آنچه و اگر تفریع باشد
 خداوند خواند شود و چون بسیار است و قطعاً شما
 نکره و ابتدای الله و اما اینها نیستند از آن سوره
 دلالت بر روح رسول دارد و هر یک از اینها
 باید که صحبت کرد چنانکه در بعضی ابواب همین سوره
 و غیر این خبر میدهد خداوند از حال بعضی مؤمنین
 چنانکه میفرماید و قال لا تعربوا من قبل لم تروا
 قولوا السلام و لا یصل الايمان فی قلبکم الا و انتم

الله الا ان يكون الاول
 که اول است و اولی و اولی
 نذر الله عن القول و انتم

فانوا انما وعدوا بخلوا بالقرآنهم فخرجوا به وادعوا
الذين امنوا قالوا امنا واذ اجلوا الى شياطينهم قالوا
انا معكم انما نحن مستهزون وانهم ومنهم من يقول
ان الذين لا يؤمنون الا في الله سخطوا او اجمعهم
بالتجار من وانهم ومنهم من المرن في الصدق وان
انما نرضوا وان لم يعطوا استقام اديهم فخطون على رءوسهم
واخبارا بغير قبل ان ابن السجدة على اجماع وبقايتنا
والتسبيح ونكته بغير بعض صحابة بغير كرم ولامه
بعض صحابة وجازات فدايان ابن السجدة
من الناس اسودهم كرم مسلم عاقل شيعي باسحق
جميع اصحاب نبوة ثيامم ابناء فضيل جميع

بغير انهم

بين استشهاده باین باب نفع بحال شایسته ویا انما بداره
باین باب استشهاده می کنیم برای مدح و تعریف و هكذا
النا فيه وراکه همیبدل مخصوص اشخاص معلومه بغير
میکر اینان با شتم با تو اینم دین و مدح و تعریف خود با آنها
استدلال کنیم و لکن انچه ما استدلال باب است
بعض اصحاب نبوة صریح در دعا و طریقه و غیره
صاحبه تمامه بغير قول ما نموده اند و باقی بر طاعت
صریح در دعا و طریقه و غیره و باقی است
ولا معارضه من مطر فكم وهو المطر و بحمد الله
وفا خیل والنسب مطلع بکمال آيات و نزول
الکریم بعضی که در کتب ما از صنف مطالب شده است

در کتب

نشاء الا ان لم یلی کر شما کثرا نماز و سجده مینماید که ^{است} ^{نیت}
 اما واحد ادا کر یک نفر هم با اضاف ما شد تا ایاقت شود
 رد فاش می کند با تمام بر نفس یا غیر آن یا منع
 و سندی در باب او افتراق است و امیدارید و اگر خواهم
 آیات معارضه شما و ادکر کنیم این رساله کفایت میکند
 و از برای اثبات مقصود اخیر ذکر شد کافی است و اما
 آنچه از آیات فتح ذکر شد اول از اصحاب ^{است} ^{نیت}
 و در غرضه حدیث از باب صلح حضرت با اهل مکة
 که ^{است} ^{نیت} و بکین و عمل شدن حضرت و رجوع ^{است} ^{نیت}
 مسجد شجرة و نداشتن مخالفین از اصحاب ^{است} ^{نیت}
 و وقوع بیعت رضوان و عهد پیمان ^{است} ^{نیت}

لغد رخصا لله عن المؤمنين ان یبایعوا یان تحت الشجرة هم من
^{است} ^{نیت} و تحت العلم والعرفان معلوم است غایبه الامر اثرش
 ختم خبر شد اگر بعد از آن تجدید خطا و قیود و مخالفی
 او اینان مشهور نمی شود و حال آنکه شد و مواردی
 کما لا یجعی هم در حال نبوه حضرت و هم بعد از زمان ^{است} ^{نیت}
 و لکن حجب از این اشک معویه خدا غلبه موافق خود بود
 و برادر و بنی اعمام و عمة و امثال او و اتباع ایشان کما
 و مفسد و ضایع و محرک کفار بر قتل حضرت رسول ^{است} ^{نیت}
 نه ند و بعد هم شهادت در امان ایشان حاصل شد و بعد
 بر ساطع که از روزیات صحیح بخاری و غیره معلوم شد
 مشمول حکم لعن قیل و قدر غش شد از جانب حضرت رسول ^{است} ^{نیت}

وایم متواتر اخبار و اما وصیحه عامه خاصه حضرت امیرالمؤمنین
علی بر اهل بیت با ایمان بالغ شد و بعد از آن کافر
خدا شد و هیچ غرض قرار نگیرد او را بنده و مکران از
کردند و کافر شدند و ایما اعلم و انصیاکم علی ریختن
بیت الله و رسول و محمد الله و رسول و کفری الا علی
الاموال الفقا و آب و نهر و غیره و هر چه در دست و پا
و اولی بکم من انفسکم و انفس اهل بیت و اهل بیت
علی خیر است کینا و دنیا و غیره و هر که از این است
کتابت جمع و انصاء آن ندارد و حق او بر حق من
او را لعن میکند شما را لعن میکند و جای از دست
و غرض می خواهد اگر العباد با الله عالم با جاهلی از پیشه

بگوید یا لعن کند با دلایل و برهان از آيات و اخبار ائمه
و مخصوصه در صحاح شما را لعن میشود و معذور و معذور
انفسان از نایب خبرنا جهاد و فقیه لقا حارث
و تاشی غریب بدل انشوی حجاب و السلام علی من اشبع
و رسول و الحمد لله رب العالمین الصلوة علی محمد و آله
و التابعین خلاصه بنسبتکم با ائمه از و ائمه و کینا و غیره
از دنیا و مافیها و انظار من خود بر اسلحه شما و اهل بیت
اهل آل و اسیر و یدم سینا ام و ایما ایمان و انصاف از
شما نمودم و غایبان خلاصه بنسبتکم با ائمه از و ائمه و کینا
انجوت و بنی و این بدیدم که عشی از معصنا و ائمه از
ما که قهره از عباد را در شما عریضه کنم که مانند شما عالم

۱- ائجبت بطرفه ابا و اجداد و تهمینه فاند و حقیر
 عند الله و الرسول و در کلام و ابراد شما بنام و ایزد
 شما و امثال شما و طالبان حق و حق بر بنده بنامند
 و زیاده از این ساله اگر میل بقیع بعضی است و اطلاق
 بر تقاضای طالب از بدایه الله و ساله بنامند
 و در و ساله که هر چه بنده بخود ابدی و حقیر
 السلام بغداد معطای بنده و طلع شریف و السلام
 علیکم و علی من خیرکم من اخواننا المؤمنین و علیهم
 السلام اینست که از آن الله بعد التایخ و رجلا
 و هم و درین و اتحاد و معمول دارند و بنام و سلام
 و اعلام احوال سلامتی و ایمان لازم و سر و فراموش

نور

و انحمد الله و انصلی علی سوله و الر و انصاح و ان
 و در و حق التفریح و من خود و علی بدعولف و انصاح
 من الحاربی و انصلی علی من اول من اللیل و ان
 و انصلی علی من اول من الشهر التاسع و انصلی

من العشر الاول من المائة العشر

من الاثني الثاني عشر

و انصلی علی من



